باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۲۲۱۶۳
رده‌بندی دیویی:	۱۲۶۴ ر ۳۲۱ ن ۲۹۷/۳۴۲۲ مرجع ☐
سرشناسه:	نجفی، محمدحسن
عنوان قراردادی:	
عنوان:	رساله جناب شیخ محمدحسن نجفی، ضمیمه رساله اصل الاصول. منظومه اصول دین
کاتب:	محمدعلی بن محمدکاظم نجفی، ربیع خوانساری؛ تاریخ کتابت: ۱۲۵۶ ق.
محل نشر:	[بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۲۶۴ ق.
صفحه شمار:	اج. (بدون شماره‌گذاری) مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۷ x ۱۰ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
واقف:	نامعلوم تاریخ ثبت: دی ۱۳۸۰
یادداشتها:	شرح ضمایم: ۱. رساله اصل الاصول / محمدجعفر استرآبادی ۲. منظومه اصول دین
موضوع(ها):	۱. فقه جعفری ـ رساله عملیه. ۲. شیعه ـ اصول دین.
شناسه(های) افزوده:	الف. استرآبادی، محمدجعفر بن سیف الدین، ۱۱۹۸ ـ ۱۲۶۳ ق. اصل الاصول. ب. نجفی، محمدعلی بن محمدکاظم، کاتب. ج. خوانساری، ربیع، کاتب. د. عنوان. ه. عنوان: اصل الاصول. و. عنوان: منظومه اصول دین.
فهرستنگار:	[امضا] تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

۳۹۷
(۱۳۴۱ ه

[illegible]
تکراری

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۰۸۸۷
تاریخ دی ۸۰

رسالهٔ جناب شیخ محمد حسن نجفی سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
اما بعد این رساله مختصریست از جناب مولانا و مقتدانا
شیخ محمد حسن نجفی سلمه الله تعالی در مسائل طهارت
و صلوة اما کتاب طهارت در آن یک مقدمه و سه
مقصد و یک خاتمه است اما مقدمه پس مشتمل
بر چند فصل است فصل اول در اقسام آبهاست و
احکام آنها و در آن چند مبحث است مبحث اول
در آب مطلق یعنی آن چیزیکه اورا در عرف آب گویند بدون
اضافه و آن پاک کننده است از حدث و خبث

و آن

و آن یا نابع است یعنی بجوشد که بیرون میآید از زمین
و صاحب ماده باشد چه جاری بشود بر زمین مثل
نهرها و رودخانها یا نه مثل چاهها یا آب باران است
یا آب ایستاده غیر نابع اما قسم اخیر پس اگر کمتر از کر
باشد نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست و اگر بقدر کر یا
زیاده باشد پس آن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر
در صورتیکه رنگ یا بو یا طعم آن متغیر شود بنجاست بتغییر
حسی اما در صورت اول یعنی آبیکه از زمین بیرون میآید
صاحب ماده میباشد پس آن نجس نمیشود مگر در صورتیکه
متغیر شود احد اوصاف ثلثه او بنجاست اعم از آنکه جاری
باشد یا غیر جاری مثل آب چاه و شرط نیست کریت در
عدم انفعال جاری و آنچه در حکم آنست بملاقات نجاست
و آب باران در حال باریدن بحکم جاریست در عدم انفعال
بملاقات نجاست هر چند قلیل باشد مگر در صورتیکه
احد اوصاف آن متغیر شود بنجاست پس نجس میشود اما
هر گاه قطع شود پس حکم آن حکم آب راکد است پس هر گاه

کمتر

کمتر از کر باشد نجس میشود بمجرد ملاقات نجاست و اگر بقدر
کر باشد نجس نمیشود و کر بحسب وزن بمن شاه شانزده
عباسی شصت و چهار من بنقیصه بیست مثقال
میباشد و بمن تبریز هشت عباسی صد و بیست و هشت
من بنقیصه بیست مثقال میباشد و بحسب مساحت چهل
دو شبر سه ثمن شبر است اعم از آنکه حصول آن بعد بضرب
هر یک از عرض و طول و عمق میباشد در دیگری یا بضرب
بعضی در بعضی یا بدون ضرب باشد و پاک میشود تابع
بزوال تغیر هر چند بخودی خود باشد و پاک میشود غیر
تابع هرگاه متغیر بنجاست نباشد بالقای کر بر آن
دفعه یا بالقاء آن بر کر و بممزوج شدن آن با کر و بمتصل
شدن جاری بآن بنحویکه با و یکی شود و همچنین هرگاه
متغیر بنجاست باشد اگر زوال تغیر آن بامور مذکوره
شود بنحویکه مطهر را متغیر نگرداند و پاک نمیشود
هرگاه زوال تغیر باشد بنفسه و پاک نمیشود بگردانیدن
آنرا بمقدار کر مبحث دویم بدانکه ابیکه استعمال

میشود در رفع حدث پاک است و پاک کننده است و مثل
آن است ابیکه استعمال میشود در رفع حدث اکبر بنابر
اصح و ابیکه استعمال میشود در رفع خبث بر وجهی که
تطهیر باستعمال آن میشود رافع حدث نیست و رافع
از خبث هست و احوط اجتناب است و ابیکه استعمال
میشود در تطهیر هرگاه اجزاء نجاست با او باشد
ولیکن متغیر نشود پاک است و پاک میکند محل را مثل
اب استنجا مبحث سیم اب طاهر هرگاه مشتبه شود
بنجس هرگاه محصور باشد پاک نمیکند حدث را و ازاله خبث
را مگر آنرا بهریک از دو اب مشتبه بشوید و هرگاه
مشتبه شود اب مطلق بمضاف رفع حدث و خبث میکند
بشرط مکرر کردن عمل بهر یک از آنها و اگر مشتبه شود
اب مباح باب غصبی کفایت نخواهد کرد و ازاله
حدث اگر چه مکرر کرده است و ارتکاب استعمال ازاله
آن در خبث لکن اگر مرتکب شود ازاله خبث یکی از
آنها میشود فصل دویم در اب مضاف مثل گلاب

باب مس

و نجوان نجس میشود بمجرد ملاقات با نجس چه حکم باشد
و چه بسیار امکوانکه از بالا به پائین جاری شود و وارد
بنجاست شود پس در این صورت ما فوق جزء متصل بنجاست
نجس نمیشود در حال جریان و آب مضاف ازاله نمیکند
حدث و خبث را و تطهیرش مثل تطهیر آب مطلق است
بعد از آنکه آب مضاف از اضافه خارج شود بسوی اطلاق
فصل سیم در احکام صلوة است و در آن چند مبحث
است مبحث اول در کیفیت تخلی است واجب است
در حال تخلی ستر بشره عورت از ناظر محترم و عورت عبارت
است از قبل و دبر و بیضتان و حرام است بر متخلی استقبال
قبله و استدبار آن در حال تخلیه و اما در حال
استنجا و استبراء حرام نیست مبحث دوم در استنجا است
واجب است شستن موضع بول با آب و کفایت نمیکند
غیر آن در طهارت و کفایت میکند یکمرتبه شستن
هرگاه تجاوز از محل عادت نکرده باشد مخیر است در
شستن مخرج غایط میان آب و مالیدن سنگ اگر تعدی

نکرده باشد از محل معتاد و اگر تعدی کرده باشد متعین
میشود شستن با آب رخصت و در سنگ وحد نصاب
حصول نقا و پاکی مخرج است و عدد معتبر نیست لکن احوط
واقوی وجوب سه مرتبه است در مسح به سنگ و احوط
آنستکه به سه سنگ باشد و در استنجاء چنانکه کفایت
میکند ازاله عین لازم نیست ازاله اثر یعنی اجزاء
صغاری که باقی میماند در محل بخلاف استنجا با آب که لازم
است در آن ازاله عین و اثر هر دو و شرط نیست طهارت
آن جسمیکه استنجا با آن میشود هرچند بهتر آن باشد
اگر متنجس باشد مبحث سیم در سنن و آداب و
تخلی است مستحب است پوشانیدن سر در حال تخلی و مستحب است
بسم الله گفتن و مستحب است مقدم داشتن پای چپ را
در وقت داخل شدن و پای راست را در وقت بیرون
آمدن و استبراء کردن و دعا خواندن در استنجا و بعد
فراغ از آن و غیر اینها از سایر احوال مبحث چهارم
آب استنجا است اگرچه از بول باشد پاکست هرچند

یا او اجزاء نجاست باشد لکن ازاله نمیکند حتی اگر او اقوی
جواز انست در دفع خبث و شرط نیست در طهارت آن اینکه تجاوز
نکرده باشد از محل معتاد و اینکه تغییر نکرده باشد احد
اوصاف ثلثه او بنجاست و اینکه نرسیده باشد از انجاست
از خارج هرچند از وی متعدی کرده باشد **مبحث پنجم**
بیان شده رسانیدن و اینکه مستحب است استبراء کردن بول
و کیفیت آن است که بکشد دست را از اصل مقعد تا بیخ ذکر
سه مرتبه پس از بیخ ذکر تا سر حشفه را سه مرتبه بعد
سر حشفه را سه مرتبه و فایده استبراء آنست که هرگاه
بعد از آن رطوبت مشتبهی خارج شود حکم میشود باینکه
ناقض نیست و نجس نمیباشد بخلاف آنکه هرگاه استبراء نکرده
باشد حکم میشود باینکه آن بول است و ناقض طهارت است
و نجس است از برای نبودن استبراء پس که مترتب شود بر آن حکم
مذکور در رجل نخواهد بود اما **مقصد** پس اول آنها
در وضو و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در اجزاء
وضو است بدانکه اجزاء وضو دو شستن و دو مسح

کشیدن است اما دو شستن پس شستن رو است و شستن
دستها است و اما دو مسح پس مسح سر است و مسح پاها اما
رو پس حد آن از رستنگاه موی سر است تا طرف ذقن و بحسب
عرض آنچه فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی پس واجب است شستن
آن بلی واجب است شستن چیزی از آنچه خارج از حد مذکور
باشد من باب المقدمه و معتبر در تحدید مذکور حال مستوی
الخلقه میباشد و واجب است اینکه ابتدای غسل از اعلای وجه
باشد و واجب است شستن رو از بالا به پائین و واجب نیست
شستن انقدری از ریش که از حد وجه خارج است اما آنچه داخل
در آن حد باشد واجب است شستن آن لکن واجب است شستن
ظاهر آن و واجب نیست شستن بشره که احاطه کرده باشد
بآن موی ریش و فرقی نیست در عدم وجوب شستن بشره مذکوره
میان آنکه نمایان باشد آن در خلال موی یا نباشد و موی
ریش خفیف باشد یا کثیف لکن باید صادق باشد بر آنکه
موی احاطه کرده است بآن و اگر صدق نکند اسم احاطه
آن بجهة دوری موی از یکدیگر اقوی وجوب شستن بشره است

واما شستن دستها پس واجبست شستن ان از مرفق و لازم
است داخل کردن مرفقین در ایدین بلکه لازم است قدری
عضد را نیز بشوید جهت باب المقدمة و واجبست ابتدا کردن
از اعلا یعنی مرفق بنحویکه گذشت و چرکی که در زیر
ناخن میباشد واجب نیست ازاله کردن ان مگر از
معتاد خارج باشد نزد ایشان و واجبست ازاله کردن
هرچه مانع باشد از رسیدن اب ببشره یا حرکت دادن بنحویکه
زیر ان شسته شود واگر شک کند در چیزیکه مانع از اب
رسیدن هست یا نه واجب میباشد رسانیدن اب بزیر ان
واما هرگاه شک کند در اصل وجود مانع واجب نیست
تفحص ازان واما در مسح پس اول از انها مسح سر است و واجبست
مسح کردن چیزی از پیش سر را و قدر واجب مسمای مسح است
یعنی بگویند پیش سر را مسح کرده و حکم زن حکم مرد است
در مسح و واجب نیست مسح کردن اصل بشره بلکه کفایت
میکند مسح موی پیش سر را که مختص ان باشد و محاذی
باشد بان بحسب خلقت و تجاوز نکرده باشد از ان جمع

شده

شده باشد از ان بسبب درازی و واجبست که مسح بباطن
باشد و واجبست که مسح برطوبت وضو باشد و دویم
مسح قدمین است و واجبست مسح کردن ظاهر انها از اطراف
سر انگشتان تا برامدگی که بر روی پا میباشد بحسب طول
و واجبست داخل کردن ان دو برامدگیرا در مسح و
کفایت میکند مسمی یعنی انقدر که بگویند مسح کرد از
سر انگشتان تا ان برامدگی و باید مسح کردن پا برطوبت
وضو باشد مبحث دویم در وضوی مضطر است پس
هرگاه در بعضی اعضا جبیره باشد و جبیره عبارتست
از تختها یکه بشکسته میبندند از جهت اصلاح ان
پس هرگاه نتواند بشوید زیر جبیره را بکندن ان جبیره
یا بفرو بردن ان در ظرفی مثلا بنحویکه غسل بشره
بان حاصل میشود واجبست شستن ان و هرگاه نتواند
بشوید بجهة خوف ضرر یا بجهة انکه زیر ان نجس است
یا باعتبار غیر اینها مسح میکند روی جبیره را باب هرچند
حاصل نشود یا اقل مسمای غسل و اکتفا بان میکند

هرچند

هرچند قادر بر مسح بشره باشد و کفایت نمیکند شستن
جبیره بفرو بردن آن در آب و بخوان از مسح آن چنانچه
غسل غیر آن از سایر اعضا کافی از آن نیست بلی ظاهر
آنستکه هرگاه مسح کند روی جبیره را بنحوی که حاصل
شود بان قلیل مسمای شستن واجب نیست در اینصورت که
قصد کند مسح کردن را بخلاف مسح سر و پاها که در آنجا
واجبست که قصد مسح کند اگرچه بان غسل حاصل
شود و واجب نیست که مسح بباطن کف باشد بلکه واجب
نیست که بکف باشد و لازم نیست که تمام جبیره را مسح
کند بلکه کفایت میکند تری دست و رطوبت آن بلی واجب
نیست مسح کردن آنچه ممکن نباشد یا متعسر باشد از اجزاء
بینکه در میان خطوطی که بر جبیره می بندند و کهنهاکه
در زخمها و دملها میبندند حکم آن حکم جبیره است و اما
هرگاه بر روی آن زخمها چیزی بسته نشده باشد و نشوند
آنرا غسل کنند پس اقوی آنستکه واجبست اطراف آنها را
بشویند و روی آنها را مسح کنند و اگر ممکن نباشد مسح روی

آنها

آنها کهنه روی آنها میگذارد و بر روی کهنه را مسح میکند
ولکن جواز مسح مختص بهمانها نمیباشد چیزیرا از صحیح ضم
نمیتوانند کرد باینها در اینحکم و اگر متعذر شود بوضع کهنه
و مسح کردن روی آن اکتفا میکند بشستن اطراف آنها
و اگر متعذر شود بانچه گذشت در جبیره متعین است
تیمم و دوا و مرهم و بخو آنکه بر روی زخم و دمل گذاشته میشود
حکم آن حکم جبیره است و جایز است مسح بر آنها و حکم غسل
حکم وضو است در حکم جبیره و جاری نیست حکم جبیره
بر درد چشم پس هرگاه چشم درد کند که نتواند دور داشت
باید تیمم کند و اعاده وضو لازم نیست از برای نماز
متحمل در جبیره **مبحث سیم** در شرایط وضو
و آن چند چیز است اول پاک بودن آب است دویم آب باید
مطلق باشد سیم باید مباح باشد چهارم باید مستعمل
در ازاله خبث نباشد پنجم پاک بودن محل وضو
است و محل مسح ششم باید مانع در محل نباشد هفتم
باید مکان وضو مباح باشد هشتم باید مانعی از استعمال

آب نباشد

بنا باشد مثل مرض و نخوان نهم ترتیب میان اعضا
وضو است دهم موالات میان اعضا است یازدهم
نیت است دوازدهم مباشرت است یعنی باید مکلف
خود مباشر افعال وضو باشد **مبحث چهارم**
در خللیست که واقع میشود در وضو پس هر گاه کسی
یقین داشته باشد که در زمان سابق محدث بوده شک
کند که طهارت بجا اورده یا نه واجبست که طهارت
بعمل اورد و هر گاه شک بعد از فراغ از عملیکه
مشروط بانست حادث شود سابق محکوم بصحت است
و باید طهارت بعمل اورد از برای اعمال بعد از
ان و اگر شک در اثنای عمل واقع شود قطع میکند و
طهارت بجا میاورد و هر گاه یقین بطهارت داشته
باشد و شک کند در حدث عکس صورت سابق را
التفات باین شک نمیکند هر گاه شک کند بفعلی از افعال
وضو پیش از فراغ از ان باید مشکوک فیه را بعمل
اورد با مراعات ترتیب و موالات و نخوان از امور یکه

معتبر است در وضو کثیر الشک شک ان اعتنای ندارد
و اعتنای بشک نیست هر گاه حاصل شود بعد از
فراغ از وضو **مبحث پنجم** در امور یکه واجب میشود
وضو بجهت انها واجب میشود در وضو بخروج
بول و انچه بحکم انست مثل رطوبت مشتبه خارج
شود پیش از استبراء و بخروج غایط از موضع معتاد
و بخروج ریح از موضع معتاد و بخوابیدن و بسبب
قلیل و بسبب استحاضه متوسطه لکن از برای غیر نماز
صبح اما از برای ان پس واجب میشود وضو با غسل بلکه
واجب میشود نیز از برای استحاضه کثیره لکن از برای
عصر و عشا و از برای ظهر و مغرب و صبح پس واجب
میشود وضو با غسل **مبحث ششم** در انچه واجب
است وضو بجهت ان بدانکه واجب نیست وضو
لنفسه بلکه واجبست از برای صلوة واجبه و اجزای
ان که فراموش شده و صلوة احتیاط در نزد شک
در رکعات و سجده سهو و طواف واجب میشود

نپرهیزد و شبه وار برای مس کتابه اسم جلاله و
صفات خاصه آن و مس کتابت قران و هرگاه واجب
شده باشد مس یکی از امور مذکوره **مقصد دویم**
در غسل است پس واجبست غسل جنابت و اغسال
ثلثه یعنی حیض و نفاس و استحاضه و غسل مس
میت اما غسل جنابت پس در ان چند مبحث است
مبحث اول در سبب جنابت و ان دو امر است
یکی خروج منی و انچه در حکم انست از بلل مشتبه
خارج پیش از استبراء از موضع معتاد امر ثانی جماع
است هر چند انزال نشود **مبحث دویم** در انچه
موقوفست بر غسل جنابت و مشروطست بان و ان
چند چیز است **اول** از انها طواف واجبست و صلوة
مطلقا مگر صلوة میت و همچنین است اجزاء فراموش
شده صلوة و رکعات احتیاطیه ان و سجود سهو
دویم از انها روزه است باینمعنی که اگر عمداً باقی
بماند بر جنابت تا طلوع فجر باطل میشود تفصیل ان

در کتاب

در کتاب صوم خواهد امد **سیم** مس کردن اسم
الله تعالی میباشد و همچنین مس کتابت قران
چنانچه گذشت **چهارم** درنگ کردن در مساجد
بلکه داخل شدن در انها است مگر بجهة اجتیاز در
غیر مسجد الحرام و مسجد مدینه پیغمبر دخول در مسجد
و انچه در حکم انست بجهة گذشتن چیزی در انها
ششم قرائت چیزی از سوره عزایم است که عبارة
از سوره اقرا و سوره والنجم و سوره الم تنزیل و سوره
حم سجده و هر چند قرائت بعض بسم الله باشد
لکن بقصد انکه از ان سوره باشد و همچنین واجب
میشود بدن کردن یکی از غایات مذکوره **مبحث ششم**
در واجبات است و ان چند چیز است **اول** نیت
است **دویم** استدامه نیت است **سیم** شستن ظاهر
بشره است **چهارم** ترتیب است در غیر غسل ارتماسی
باینطریق که اول سر را میشوید و گردن از سر میباشد
و باید قدری از بدن را بشوید من باب المقدمه و

بعد

۲۴۰۸۸۲

بعد تمام نصف راست را از بدن میشوید باید که
از طرف چپ را بشوید من باب المقدمه بعد تمام نصف
چپ بدن را بشوید وقدری از نصف راست را باید
بشوید من باب المقدمه و اولی انست که عورتین و
ناف داخل میشود در تنصیف پس نصف راست را با
طرف راست میشوید و نصف چپ را با طرف چپ لکن
اولی شستن انها است با هر دو طرف و میان اجزاء
اعضاء ترتیب نیست و مخیر میباشد و فرو بردن
سر در اب و لا بعد از ان جانب راست و بعد از ان
جانب چپ را بنحوی که مذکور شد در غسل ترتیبی
بود لکن از برای غسل کیفیت دیگر میباشد که مجزیست
از ترتیب و ان عبارتست از پوشانیدن بدن را در اب
باین معنی که احاطه اب بجمیع بدن و پوشیده شدن
تمام ان باب بعد از داخل شدن و فرو رفتن در اب
غسل میباشد نه فرو رفتن و داخل شدن پس باید
بعد از فرو رفتن در اب و داخل شدن در ان اب محیط

بتمام

بتمام بدن باشد و تمام بدن پوشیده باشد پس ان
کفایت میکند تمام بدن را در انجا احاطه اب و
پوشیده بودن اب هر چند شستن بر سبیل تدریج
باشد و در این غسل ستر واجب است نیت مقارن بپوشیدن
بدن در اب و احاطه ان بتمام بدن باشد و کفایت میکند
که در مقارنه استمرار قصد نیت بحکم مطلق بودن اب
غسل است و طهارت ان و اباحه مکان و اباحه محل
ریختن اب و ظرفیکه از ان غسل بعمل میاورد و مباشر
شدن مکلف غسل را در حال اختیار و نبودن مانع
از استعمال اب نباشد از مرضی و نحوان بطریقی که
گذشت در وضو و واجبست طهارت اعضا اگر
نجس باشد تمام ان یا جزئی از ان باید پیش از غسل
ان را بشوید و بعد از ان اجرا بکند از جهت غسل
و یا کفایت میکند یکشستن از برای هر دو یا نه در ان
وجهی است اقوی خصوصا در تمامی لکن احوط خلاف
انست و هر گاه شک کند در شستن سر در حال انکه

داخل جنابت یمین شده باشد یا در جنابت یمین و حال
انکه داخل جنابت یسر شده باشد التفات باشک نمیکند
و موالات واجب نیست در غسل و مجزیست غسل جنابت
از وضو بجهت هرچه مشروط بوضو باشد و اما
غسل مس میت پس کیفیت آن در ترتیبی و ارتماسی مثل
غسل جنابتست و سبب آن مس کردن میت انسانست
هرچند کافر باشد بعد از سرد شدن جمیع ان و پیش از
غسل ان و همچنین واجبست شستن دست هرگاه رطوبت
داشته باشد در حین ملاقات **مفصل تیمم** در بیان
تیمم است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در بیان
اموریکه مسوغ تیمم است یعنی اموریکه بجهت آنها تیمم
جایز میشود و جامع کل آنها عاجز شدن از استعمال آبست
عقلاً یا شرعاً یا حاصل میشود آن با موری چند یکی
از آنها نیافتن آبست بقدریکه کفایت طهارت را چه غسل
باشد و چه وضو لکن باید بنحوی باشد که صدق بکند
بر او اینمعنی و در صدق اینمعنی معتبر است در جواز تیمم

هرگاه

احکام تیمم

هرگاه در بیابانی باشد که احتمال بهم بودن
آب را در احد جوانب تفحص و تجسس کردن از آن بقدر
یک تیر پرتابی در بیابان غیر صاف و بقدر دو تیر پرتاب
در بیابان صاف از جهات اربعه و از جملهٔ آن امور
خوفست هرچند از دزد یا شیر یا نحو اینها باشد از
چیزهائیکه حاصل میشود خوف ضرر بر نفس یا عرض
یا مال هرگاه خواهد آب بیاورد و از جملهٔ آنها خوف
ضرر است که مانع از استعمال آب باشد باعتبار مرض یا
درد چشم یا ورم یا زخم یا نحو آن ها از چیزهائیکه متصور
میشود با آنها بسبب استعمال آب لکن باید بر وجهی باشد
که ملحق نشود بجبیره و آنچه در حکم جبیره است چنانچه
گذشت و از جملهٔ آنها تنگی وقتست از طلب آب کردن
یا از استعمال آن و از جملهٔ آنها وجوب استعمال آب موجود
است در شستن نجاست و نحو آن از امور یکه کفایت
نمیکند غیر آنرا **مبحث دوم** در چیزیکه
تیمم کرده میشود بآن و آن صعید است و مراد بآن

[illegible] شد چه خاک باشد و چه غیر خاک
زر و بات [illegible] شود بحث اسم ارض و شرط است
مباح بودن مکان تیمم و هر گاه مغصوب باشد انصعید
که تیمم بان صحیح نیست تیمم میکند بغبار جامه خود یا نمد
زین اسب یا [illegible] یا غیر اینها از انچه مشتمل
باشد بر غبار ارض و اگر مفقود باشد انها تیمم میکند
بگل لکن اگر ممکن باشد از خشکانیدن پس واجب است
خشکانیدن و صحیح نیست تیمم کردن ببرف پس هر گاه نیابد
مکلف غیر برف را از انچه مذکور شد و نتواند که بان
مسح نماید غسل از بعمل اورد پس فاقد طهورین خواهد
بود و ساقط میشود از او فعل واجب و باید قضا کند

مبحث ششم در کیفیت تیمم است و کیفیت ان در
حال اختیار زدن باطن کف دستها است بیکدفعه
بر ارض پس مسح کردن بانها تمام پیشانی و جبین را از
رستنگاه موی سر تا ابرو و طرف اعلای دماغ و خوب
مسح کردن دو ابرو است نیز پس بعد از آن مسح کردن تمام

پشت

[illegible]
[illegible]
چپ پس بعد از آن مسح کردن تمام پشت دست چپ از
زند تا سر انگشتان بباطن کف دست راست و فرجه میان
انگشتان واجب نیست مسح کردن و اگر متعذر باشد
زدن بباطن دست و مسح بان منتقل میشود فرض بسوی
ظاهر دست پس واجب است زدن ظاهر انها و مسح کردن بظاهر
و نجس بودن باطن با تعذر ازاله و عدم تعدی نجاست
عذر نیست هر چند مستوعب باشد نجاست تمام باطن را
بلکه واجب است زدن باطن و مسح کردن بان هر چند نجاست
مانع باشد از رسیدن بشره بارض لکن در صورتیکه ممکن
از ازاله و تطهیر نباشد و همچنین است هر گاه ان نجاست
در ممسوح باشد اما اگر نجاست متعدیه باشد و ممکن نباشد
خشکانیدن ان پس انتقال فرض در اینصورت بظاهر کفین
میباشد **مبحث هفتم** در انچه معتبر است در تیمم
واجب است در ان نیت و باید که مقارن باشد با اول افعال
تیمم که زدن دستها است بر زمین و واجب نیست نیت

بدلیته از وضو یا غسل و واجب نیست نیت بدلیت در صلوة
و نیت رفع حدث چیزی نماید و واجب است در آن مباشرت
و موالات و ترتیب ابتدا با علا و واجب است رفع کردن
موانعی که در ماسح و ممسوح باشد و همچنین واجب است پاک
بودن ... و آنکه ذکر شد در حال اختیار بود اما در حال
اضطرار پس ساقط میشود آنچه متمکن از آن نیست و صاحب
جبیره باید مسح کند روی جبیره بطریقه در وضو گذشت
و تیمم هرگاه بدل از وضو باشد کفایت میکند در آن
هر یک ضربت واحده از برای وجه و یدین و اما هرگاه بدل از
غسل باشد لازمست در آن دو ضربت یکی از برای وجه و
دیگری از برای یدین **مبحث پنجم** در احکام تیمم است
صحیح نیست تیمم کردن از برای فریضه پیش از دخول
وقت و بعد از دخول صحیح است هر چند در سعه وقت
باشد چه امید داشته باشد رفع عذر را تا آخر وقت
یا نه و لازم نیست بعد از تمکن اعاده نمازیکه کرده است
و کسیکه تیمم کند اول وقت از برای نماز جایز است

که نماز دیگر را در اول وقت آن بهمان تیمم بکند پس کسیکه تیمم
کرد از برای نماز ظهر و عصر نماز مغرب را در اول وقت
بان میتوان کرد و تیمم قائم میشود مقام وضو و غسل
بالنسبه بسوی هر غایتی که وضو و غسل مطلوبست از
جهت آن مگر مهیا شدن از برای اتیان بصلوة واجب در
اول وقت آن و میشکند آنرا حدث مطلقا چه اصغر
باشد و چه اکبر و همچنین تمکن از آب اگر محدث باشد
بحدث اکبر و لکن غیر جنابت واجبست اینکه دو تیمم کند
یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو و هرگاه بیابد
آبرا پیش از شروع در فریضه تیمم باطل میشود و اگر
بیابد آنرا بعد از شروع پس اگر پیش از رکوع باشد باطل
میشود نیز و اگر بعد از آن باشد صحیح است و اما خاتمه
پس در آن چند مبحث است **مبحث اول** در نجاسات
و عدد آن ده است اول و دوم بول و غایط فضله حیوان
غیر ماکول اللحم هر چند حرمت آن عارض باشد مثل
جلاله و موطوء انسان لکن در صورتیکه از برای آن

چون نفس سائله باشد [illegible]
سائله باشد چه حلال باشد لحم آن و چه حرام [illegible]
میته است و هر حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد و
نجاست مخصوص است بانچه حیوة دران حلول کرده
باشد و مثل این است جزئیکه منفصل میشود از او در
حال حیوة هرگاه از اجزائی باشد که حیوة دران حلول
کرده باشد و مستثنی میشود از این حکم اجزاء صغار
که جدا میشود از بدن انسان مثل پوستهائیکه جدا
میشود از لبها و امثال آن و هم چنین مستثنی میشود
نافه آهوی زنده پنجم خون است از حیوانیکه صاحب
نفس سائله باشد هرگاه خونیکه مشتبه شود که از
صاحب نفس سائله است یا نه ممکن محکوم بطهارتست
و خونیکه نطفه نجس بان مبدل میشود که اورا علقه
مینامند نجس میباشد هر چند در بیضه تخم مرغ باشد
ششم سگ هفتم خوکست و نجس است عین
آنها و لعاب آنها هشتم مسکریکه مایع باشد بالاصل

چه

چه منجمد باشد از آب انگور و چه غیر آن و اما مسکریکه
جامد باشد بالاصل پاکست و در حکم مسکر است
عصیر عنبی هرگاه غلیان بهمرسانند بخودی خود یا باتش
چه حاصل شود از برای ایستادگی یا نه و حرمت منفک
از نجاست آن نمیشود و اما هرگاه غلیان نیامده باشد
پاکست و حرام نخواهد بود و اما عصیر غیر عنبی از زبیب یا
[illegible] پاکست نهم فقاع است دهم کافر است [illegible]
[illegible] در بیان کیفیت نجس شدن نجاسات نجس
میشود ملاقی هرگاه در یکی از اینها رطوبت باشد
که تعدی کند بدیگری و حکم متنجس حکم نجس است و در
مایعات سرایت میکند بجمیع اجزائیکه متصل است
بان جزء ملاقی مگر اجزائیکه عالی میباشند بالنسبه
بجزء ملاقی در حال سیلان و اما جامدات پس نجاست
مختص است بجزء ملاقی و سرایت بغیر جزء ملاقی
نمیکند و ثابت نمیشود نجس شدن چیزی مگر بقطع و یقین

با اخبار

یا اخبار ذی الید یا بشهادت عدلین یا عدل واحد بنا
بر اقوی و ثابت نمیشود بظن حتی در مجمع از غسالۀ حمام
و نه بشک مبحث ششم در احکام نجاسات بدانکه
شرطست در صحت صلوة و توابع ان پاک بودن
ظاهر بدن مصلی و موو ناخن بخوان از توابع بدنست
و فرقی نیست میان کثیر و قلیل ان و همچنین
شرطست پاک بودن لباس مصلی در حال صلوة چه
ان لباس ساتر عورت باشد یا نه مگر انچه خواهی شناخت
و طواف چه واجب باشد و چه مندوب و مثل نماز است
در اشتراط مذکور و فرقی نیست در اشتراط طهارت
بدن و ثوب میان انکه مکلف عالم باشد بوجوب پاک
بودن بدن و جا و بطلان صلوة بدون ان یا جاهل باشد
بلکه هرگاه فراموش کند ازالۀ نجاست را و متذکر
نشود مگر بعد از نماز یا در اثنای ان نماز باطلست
و واجبست اعادۀ ان در وقت و قضای ان در خارج
وقت بلی هرگاه جاهل باشد بنجاست و عالم نشود

مگر

مگر بعد از نماز او صحیحست و واجبست پاک بودن
انچه را میخورد و میاشامد و حرامست تناول کردن نجس
و چیزیکه نجس است و واجبست پاک بودن محل سجدۀ مصلی
نه محل سایر اعضا مگر در صورتیکه نجاست متعدیه
باشد بثوب و بدن و حرامست نجس کردن مساجد و انچه
در حکم انست از مشاهد مشرفه و غیر انها از واجبات
تعظیم انها در شرع و فرقی نیست در میان نجاست متعدیه
و غیر متعدیه هرگاه غیر متعدیه موجب هتک حرمت باشد
مثل گذاردن میته و عذرات و نحو ان در مسجد بلی
هرگاه غیر متعدیه چنین نبوده باشد عدم حرمت وضع ان
در مسجد معلوم و جواز ازالۀ ان یا جایز نیست انتفاع
باعیان نجاسات و انچه در حکم انست از متنجس که قابل تطهیر
نباشد مگر روغن نجس که جایز است سوزانیدن ان در
چراغ مبحث هفتم در انچه عفو شده است از
نجاسات در صلوة و انچند چیز است اول خون جروح
و قروح پس عفو شده است از انها در بدن مصلی و لباس

ان تا اینکه

ان تا اینکه بر حاصل شود و فرقی نیست میان انکه ساق
باشد ازاله کردن ان یا نباشد و ممکن باشد نه بدل
ثوب باشد بلکه ظاهر انستکه عفو از ان ثابت است
نیز هر گاه تعدی کرده باشد بغیر محل لکن باید عمدا
چنین نکند که تعدی کند بلکه بعید نیست اینکه تا ربع
باشد انها در عفو عرق نتخصص و دویم خونیست
که در بدن یا جامه که کمتر از درهم بغلی باشد و از دماء
ثلثه یعنی حیض و نفاس و استحاضه نباشد و مراد
بدرهم بغلی درهمیست که اوسع درهم است معروف نیست یعنی
درهم رومی که متعارف بود در بغداد بلکه بعضی گفته
اند که قریب است بگشادگی گودی کف دست و ان اقوی است
سیم منجسی است که مشمول شل باشد اگر چه ساتر
عورت نتواند شد چهارم نجاست همو لباسی است که
نماز بتنهائی تمام نشود یعنی ان منفرد ساتر عورت
نشود مثل چکمه و جوراب و نخوان پنجم بول در ثوب
مربیه مولود است هر گاه شستن روزی یکدفعه اورا

بشوید و بول و غیر ان نباشد مبحث پنجم در طهارت
است و کیفیت تطهیر و ابخه قابل تطهیر با نها میباشد
اول از مطهرات اب است و ان پاک میکند هر متنجسی که
ممکن باشد نفوذ کردن اب در ان مگر اب مضاف که او پاک
نمیشود مگر انکه از اضافه بیرون رود بلکه پاک میگردد
باب خود هر گاه اب نجس شده باشد لکن شرط است که
مطهر بجوی باشد که منفصل نشود بملاقات نجاست
مثل کر و نخوان بخلاف غیر اب در سایر متنجسات پس
پاک نمیشود باب قلیل و کثیر لکن بعد از زوال عین
نجاست و اقوی انستکه هر گاه تطهیر باب کثیر باشد
چه جاری باشد و چه غیر ان لازم نیست فشردن و نه
عدد و نه ورود اب بر نجاست و هر گاه تطهیر باب
قلیل باشد معتبر است از ان انفصال اب غساله از ان
فی الجمله و لازم نیست انفصال تمام اب از ان و حاصل
میشود انفصال بفشردن بلکه به بسیار ریختن اب یک
دفعه یا دفعات بقدر یکه غساله بیرون رود و معتبر است

در او ورود آب بر نجاست و واجب است دو مرتبه شستن
در متنجس به بول غیر صبی مگر مخرج بول که یک دفعه
کافیست هر گاه تعدی نکرده باشد از حد معتاد و معتبر نیست
در آن ورود آب بر نجاست و کفایت میکند یک دفعه
در تطهیر متنجس بغیر بول در غیر ظروف هر چند ازاله
عین نجاست بآن بشود هر گاه آب پیش از تحقق غسل
بآن متغیر نشده باشد الا کفایت نمیکند آن و اولی
رفتن که از دفعه ثانیه بشوید و اما ظروف پس
هر گاه نجس بشود بولوغ کلب پس واجب است شستن
آن سه مرتبه اول بتراب باشد یعنی لازم است
تقدیم شستن بخاک دوم و سیم با بآب خالص و کفایت
میکند ریختن آب در تطهیر از بول صبی که متعدی
بطعام نباشد لکن کفایت آن در مدت رضاعست
و هر گاه جامه مراو نیل کرده باشد بنجاستی یا متنجسی
تطهیر آن حاصل میشود بزوال آنچه بر او واصل است از
نجاست و شستن آن چه باب قلیل باشد و چه کثیر

لی معتبر است عدم علم به بیرون رفتن اینکه غساله از
آن حاصل میشود از اطلاق پیش از حصول غسل بآن
و کیفیت تطهیر اوانی و ظروف چه کوچک و چه
بزرگ بآب کثیر ظاهر است و اما کیفیت آن بآب
قلیل پس چنانست که میریزد آب را در ظروف و میگردانند
آنرا در آن ظروف بنحوی که جاری شود بر تمام اجزای آن
که بآن غسل متحقق میشود بعد از آن میریزد آب را
و اما ظرفهای بزرگ که نصب میباشد در ارض و
حوضها و خوان و گردانیدن آب بنحو مذکور در اینها
لازم نیست بلکه کفایت میکند جاری ساختن آب بر تمام
اجزاء آنها و بعد از آن بیرون آوردن غساله که جمع شده است
در میان آنها و بشر از مطهرات ارض است و آن پاک
میکند علاوه بر محل استنجا آنچه را که مماس با آن شود
از قدم و آنچه حفظ قدم بآن میشود مثل نعل عربی و چکمه
و نحو آنها براه رفتن با آنها یا بمالیدن آنها بر زمین بحدیکه
عین نجاست زایل شود و اقوی آنستکه شرط نیست پاک

بودن زمین و خشک بودن آن یا بمعنی که رطوبتی که متعدی
بغیر باشد در آن نباشد پس باکی نخواهد داشت
رطوبتیکه چنین نباشد سیم از مطهرات آفتابست و آن
پاک میکند چیزیکه منقول نباشد مثل بناها و آنچه منصوب
باشد در آنها و نحو آن بعد از زوال عین بتابیدن آفتاب
بر آن بنحویکه بخشکاند آنرا خشکانیدنی که مستند بتا
بیدن آفتاب باشد چهارم مستحیل شدن نجس یا متنجس است
بجسم دیگری که محکوم بطهارت باشد پنجم ذهاب ثلثین
است یا آتش در عصیر ششم انتقال است بنحویکه منقول
نسبت داده شود بآنچه نقل بسوی آن شده هفتم از مطهرات
اسلام است و آن پاک میکند کافر را بجمیع اقسام کفر
مگر مرتد فطری که مرد باشد بنابر اصح هشتم تبعیه است
پس هر گاه اسلام بیاورد کافر پاک میشود بتبع او ولد آن
و پاک میشود اطراف چاه و آلتیکه بآن نزح میکنند و شخص
که آنرا میکشد و غیر آنها بتبع چاه مطلقا و همچنین شخص
که مشغول باشد بذهاب ثلثین عصیر میباشد باکه ثیاب و

نیز

و نیز پاک میشود بتبع آن و همچنین غیر آنها از آنچه سبرت
مستقل است بطهارت آنها بتبعیه نهم زوال عین نجاست
از غیر انسان از سایر حیوانات و همچنین است زوال عین
از بواطن انسان دهم غایب شدن است و آن مطهرات انسان و
ثیاب و فرشها و ظروف آن و غیر آنها هرچند از توابع
است هر گاه عالم باشد انسان بنجاست آنها و محتمل باشد
تطهیر کردن یازدهم استبراء کردن حیوان جلال گوشت
که جلال باشد بچیزیکه آنرا از اسم جلال بودن بیرون
کند پس از مطهر است بول و فضله آنرا بهم بحث ششم
حرامست استعمال کردن اوانی طلا و نقره در اکل و شرب
و غیر آنها و حرام است نگاه داشتن آنها را از باب
التفیسه هرچند استعمال نکنند آنها را و مراد از آنیه
ظروفست و مرجع در صدق آنیه عرفست و اقوی عدم
لزوم اجتناب است از ظرفیکه روکش کرده باشند تمام یا اکثر
آنرا از نقره بنحویکه اگر جدا کرده شود روکش آن هر آینه
ظرفی مستقل باشد لکن در صورتیکه ملصق باشد

بان

بیان کتاب الصلوة و در آن چند مقصد است مقصد اوّل
در مقدمات نماز است و آن پنج است مقدمه اول در بیان عدد فریضه
است و بیان اوقات فریضه یومیه و جمله از احکام آنست و در
این مقدمه چند مبحث است مبحث اول بدانکه صلوة
بر دو قسم است واجب و مندوب امّا واجب پس در این زمان
پنج است اول نماز یومیه و از جمله آنست نماز جمعه
دویم نماز آیات سیم نماز طواف واجب چهارم
نمازیکه واجب شده باشد بجهة نذر یا اجاره یا غیر اینها
پنجم نماز میت امّا نماز یومیه پنج است صبح و
آن دو رکعت است و مغرب و آن سه رکعت است و ظهر و عصر و
عشا هر یک چهار رکعت است در حضر یا عدم خوف
و در سفر و در حالت خوف دو رکعت است چنانکه کسی
دو رکعت نماز جمعه بجا آورد کفایت میکند از نماز ظهر مبحث
دویم در اوقات فریضه یومیه است داخل میشود وقت
نماز ظهر بزوال شمس پس هر گاه گذشت مقدار
نماز ظهر از زوال شریک با نماز ظهر نماز عصر

در وقت تا آنکه نماند بغروب مقدار ادای نماز عصر
پس مقدار آن مختص بنماز عصر خواهد بود پس بعد
اداء نماز ظهر از اول وقت مختص است بنماز ظهر و بعد از
عصر از آخر وقت مختص است بنماز عصر و ما بین مشترک است
میان نماز ظهر و عصر و بغروب داخل میشود وقت نماز مغرب
پس هر گاه گذشت مقدار نماز مغرب شریک میشود
با او نماز عشا در وقت تا باقی نماند تا نصف شب مقدار
چهار رکعت و آن مختص بنماز عشا خواهد بود و این در
مختار است و امّا مضطر چه اضطرار بجهة خواب باشد
و چه با غیر از آن و چه با غیر آن مثل حیض یعنی زن حایض
بود و بعد از گذشتن وقت از حیض پاک شد و چه با غیر
اینها از وقت مضطر ظاهر آنست که وقت آن باقی
است تا طلوع فجر صادق و ممتد است وقت آن تا طلوع
شمس مبحث سیم در احکام است هر گاه حاصل شود
از برای مکلف احد چیزی که مانع است از تکلیف بصلوة
مثل جنون و حیض و اغماء و حال آنکه گذشته باشد از

وقت مقید بجا آوردن جمیع شرایط تمام صلوة مختار
از برای او بجا آورد و در این وقت از حاضر بودن و مسافر
بودن و غیر اینها و نماز را بجا آورده باشد واجب است بر او
قضای آن نماز و اگر چنین نباشد قضا واجب نخواهد بود
هرگاه عذر مرتفع شود و درک کند مقدار یک رکعت از نماز را
خواه نکرده واجبست اتیان صلوة و ادا خواهد بود نه
قضا و اگر درک کند مقدار مذکور را واجب نخواهد بود و
غیر صاحبان عذر هرگاه خواهند داخل نماز شوند باید عالم
بدخول وقت باشند و کفایت میکند ظن هرچه حاصل شود
از برای صاحب علت در مثل کور و محبوس یا غیر اینها و ایضا
کفایت میکند ظن هرگاه در هوا ابر باشد **مقدمه**
دویم در قبله است و در آنچند **مبحث اول** در
ماهیت قبله است و کیفیت استقبال آن اما قبله
عبارتست از مکانیکه واقع است در آن خانه کعبه شرفها
الله عز و جل که ممتد و کشیده است از منتهای زمین تا
صفحه آسمان از برای جمیع اناس چه نزدیک باشند و چه

دور

دور و اما کیفیت استقبال پس مراد در آن اینست که
صدق کند بر مصلی که رو بقبله ایستاده است **مبحث دویم**
در بیان آنچه استقبال کرده میشود در آن واجبست
استقبال با امکان در نماز یومیه و توابع آن سجده
سهو از توابع است و همچنین در نماز غیر یومیه حتی
در نماز جنازه و غیر اینها از اشیائیکه در رساله
کبیره ذکر شده است **مقدمه سیم** در ستر و ساتر است
و در آنچند مبحث است **مبحث اول** واجبست در حال
اختیار مسلمی بپوشانند بشره عورة در نماز واجب و
توابع آن و نماز نافله هر چند ناظری در آنجا نباشد
تا در ظلمه تاریکی باشد و در نماز میت واجب
نیست و احوط وجوب پوشانیدن حجم عورتست و عورت
مرد دبر و قضیب و انثیان و عورة زن و جمیع اعضا
است حتی سر و مو مگر وجه و بدن تا زندین و قدمین
تا ساقین ظاهر آنها و باطن آنها **مبحث دویم** در
ساتر است و معتبر است در آنچند امر اول پاک بودن

الستت

نشت بلکه شرطست پاک بودن جمیع لباس مصلی
دویم مباح بودن ان بلکه شرطست مباح بودن جمیع لباس
مصلی سیم انکه ساتر بلکه مطلق لباس مصلی هرگاه از
پوست حیوانی باشد که از برای او نفس سائله باشد
یا اجزای انکه حیوة دران حلول کرده باشد باید ان
از حیوان ماکول اللحم باشد و تزکیه نیز شده باشد
چهارم انکه باید بنوده باشد ساتر عورت از برای
مردان بلکه مطلق لباس هرچند حلی و زیور باشد
مثل خاتم و نحو ان از طلا در حال نماز و در غیر ان
بلکه احوط و اقوی لزوم اجتناب است از لباسی که
پود ان از طلا باشد بلکه از هر لباسی که مطلا
باشد یا انکه ممزوج باشد بطلا بلی باکی نیست
با چیزی محمول باشد از طلا انچه مسکوک باشد و چه نباشد
و اقوی انست که باکی نیست نماز در چیزیکه استعمال طلا
دران جایز است مثل شمشیر و خنجر و غیر اینها پنجم
انکه نباشد ساتر بلکه مطلق لباس مگر انچه نماز در

ان تنها تمام نشود از حریر محض از برای مردان بلکه
جایز نیست از برای ایشان پوشیدن ان مقدمه
چهارم در مکان مصلی است و دران چند مبحث است
مبحث اول جایز است نماز کردن در هر مکان مگر مکان
غصبی از برای کسیکه عالم باشد بغصبیت ان و مختار هم
باشد مبحث دویم اقوی انست که صحیح است نماز هر یک
از مرد و زن هرگاه نماز کنند محاذی یکدیگر و همچنین
با تقدم زن هرچند بنوده باشد در میان انها حایلی و نه
مسافتی بقدر ده ذراع مبحث سیم در محل جبهه مصلی
است معتبر است دران طهارت و در غیر ان از سایر مکان
مصلی معتبر نیست مگر نجاستی باشد که تعدی کند بلباس
یا بدن مصلی بچیزیکه معفو عنه نیست و معتبر است در محل
جبهه در حال اختیار اینکه ارض باشد یا نبات باشد یا
اینکه کاغذ باشد و صحیح نیست سجده کردن با نها مبحث
چهارم معتبر است در مکان نماز واجب اینکه قرار داشته
باشد پس هرگاه نماز کند در اخته او در کشتی یا بر چیزهائی

با غیر اینها اموریکه مستقر نمیباشد باطل نخواهد
بود نماز ان هرگاه فوت شود استقرار واجب و امّا
هرگاه فوت نشود استقرار واجب بلکه قصد کند که
مصلّی مطمئن و مستقر است پس صحیح بود نماز ان
و امّا مقصد دویّم در افعال نماز است امّا افعال
واجبه نماز پس اصول انها با نیت یازده است اوّل نیت
دویّم تکبیرة الاحرام سیّم قیام چهارم رکوع
پنجم سجود ششم قرائت هفتم ذکر هشتم تشهد
نهم تسلیم دهم ترتیب یازدهم موالات و امّا
هوا و خوض پس انها از اصول نمیباشند بلکه مقدمه اند
از برای افعالی که بعد از انها واقع خواهد شد و پنج فعل
اوّل از افعال مذکوره از ارکان صلوة میباشند لکن
تکبیرة الاحرام و قیام و رکوع و سجود از اجزاء رکنیّه
میباشند که باطل میشود نماز بزیادتی انها و نقصان
انها عمداً و سهواً و نیّت از شرایط رکنیّه است که بنقصان
ان باطل میشود نماز عمداً و سهواً نه بزیادتی ان و امّا

شش

شش فعل دیگر پس باطل میشود نماز بزیادتی و نقصان
انها عمداً نه سهواً و این مقصد مشتمل بر ده فصل است
فصل اوّل در نیّت است و نیّت عبارتست از قصد
اتیان فعل بجهة امتثال امر خدا و معتبر است در نیّت
اخلاص و تعیین فعلی که از او بجا اورد هرگاه مکلف
به متعدد باشد و واجب نیست قصد وجوب در فعل واجب
نه قصد ندب در فعل مستحب و نه قصد ادا و نه قصد
قضا و نه قصد قصر و نه قصد تمام حتی در مواضعی
که مخیر است بین قصر و تمام مگر انکه تعیین فعل موقوف
باشد بر قصد بعض امور مذکوره چنانچه تفصیل انرا
در رساله تکبیرات ذکر کرده ایم و هرگاه ریا کند بجزئی از
اجزاء واجبه نماز یا مندوبه نماز باطل میشود **فصل
دوّیم** تکبیرة الاحرام است و تکبیرة الاحرام رکن نماز
است که باطل میشود بزیادتی و نقصان عمداً و سهواً
و صورت تکبیرة الاحرام انست که بگوید الله اکبر و واجب
است قیام تمام در تکبیرة الاحرام پس هرگاه ترک کند

قیام را

قیام را عمداً یا سهواً و تکبیر بگوید در غیر حال قیام نماز او باطل
خواهد شد و واجبست که تکبیرة الاحرام مقارن با قیام
باشد و تفصیل قیام آنست که قیام رکن است
در دو موضع یکی در تکبیرة الاحرام چنانچه گذشت و دیگر
قیام متصل برکوع و اعتبار لست از قیامیکه از آن
منتقل میشود برکوع و رکوع از آن واقع میشود پس
کسیکه اخلال کند بقیام در این دو موضع عمداً یا سهواً
نماز او باطل خواهد بود و واجب غیر رکنست در قرائت
و بعد از رکوع باطل میشود نماز با خلال بان عمداً نه
سهواً پس قیام واجبست در چهار موضع در حال تکبیر و
متصل برکوع و در حال قرائت و بعد از رکوع و در دو
موضع اول رکنست و در دو موضع ثانی غیر رکن واجب
است و قیام ایستادن بهمرسد و بایس مجزی نیست ایستادن
بیکپا و هرگاه متعذر شود قیام در جمیع احوال نماز
و در بعض احوال از مطمئن نیز حتی در قیامیکه بصورت
رکوع باشد باید نشسته نماز کند و نه پهلوی راست

در حوالیکه خوابیده باشد مثل خوابیدن میت در حال
دفن و هرگاه متعذر شود از آن میخوابد بر پهلوی
چپ نماز میکند و باید رو آن بقبله باشد و هرگاه خوابیدن
متعذر باشد بپهلوی چپ نماز میکند در حالیکه بر پشت
خوابیده باشد مثل خوابیدن محتضر پس باید باطن قدمهای
ان رو بقبله باشد و در احوال ثلثه هرگاه ممکن
نباشد ایماء میکند بسر بجهة رکوع و سجود و اگر ایما
بسر متعذر شود ایماء میکند بچشم و در صورت
ایما بسر ایما بجهة سجود اخفض باشد از ایماء بجهة رکوع
فصل چهارم در قرائتست واجبست در رکعت
اولی و ثانیه از فریضه قرائت فاتحة الکتاب یکمرتبه
و قرائت سوره کامله غیر از حمد عقب فاتحة الکتاب
و واجبست ترتیب میان حمد و سوره باینکه
سوره عقب حمد باشد پس هرگاه مقدم دارد عمداً
نماز باطل میشود و واجبست بر مردان
جهر کردن بقرائت در نماز صبح و دو رکعت

ولی از صلوة مغرب و عشا و هم چنین واجبست اخفات
کردن بر بیننا بقرائت سوای بسم الله الرحمن الرحیم در نماز
ظهر و عصر و غیر روز جمعه اما در روز جمعه مستحب است
جهر کردن بقرائت در صلوة جمعه و صلوة ظهر آن روز
پس اگر کسی عمدا در موضع جهر اخفات کند یا بعکس نماز
او باطل میشود و واجبست قرائت کردن بنحو صحیح و
مصلّی دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و رکعت سیم نماز
واجب سه رکعتی مخیر است میان قرائت فاتحة الکتاب و تسبیحات
اربع که عبارتست از سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا الله
والله اکبر و مخیر است بان بکمرتبه و لازم است اخفات
در قرائت و تسبیح حتی در بسم الله الرحمن الرحیم بنابر احوط
در قرائت دو رکعت آخر از عشا و یک رکعت آخر از مغرب فصل
پنجم در رکوع است واجب است در هر رکعتی از فرایض
یومیّه یک رکوع و آن رکن نماز است که باطل میشود نماز
بزیادتی و نقصان آن عمدا و سهوا لکن در غیر نماز جماعت
و حکم آن خواهد آمد و واجبست در رکوع انحناء متعارف

بنحویکه دست بزانو برسد و واجبست در رکوع مطلق
ذکر چه تسبیح باشد و چه تهلیل و چه تکبیر و مخیر است
میان سه تسبیح صغری که عبارتست از سبحان الله و
یک تسبیح کبری و آن عبارتست از سبحان ربی العظیم و بحمده
و واجبست در رکوع طمانینه پس اگر ترک کند طمانینه
را در چیزی از ذکر واجب عمدا نماز باطل است و اما اگر سهو
ترک کند باطل نیست **فصل ششم** در سجود و در آن
چند مبحث است **مبحث اول** واجبست در هر رکعتی دو
سجده و دو سجده با هم رکن میباشد که باطل میشود
نماز بزیادتی هر دو سجده در رکعت واحده و بنقصان
هر دو سجده در رکعت واحده اگرچه زیادتی و نقصان
سهوا باشد نه عمدا و باطل نمیشود نماز بزیادتی سجده
واحده یا نقصان سهوا و واجبست در سجود
انحناء و وضع جبهه بنحویکه مسمای سجود بعمل آید و واجب
است در سجود امور چند اول سجود بر اعضای سبعه
که عبارتست از کفین و رکبتین و دو ابهام رجلین پس

باشن

بانضمام

بانضمام جبهه هفت عضو میشود که واجبست در سجود
سجده کردن بانها و مدار بر جمیع مساجد غیر صدر عرفی
و بعضو مسمّی است و واجبست وضع جبهه بر ارض یا انچه
بحکم ارض است چنانچه گذشت و این حکم مختص بجبهه است
و در باقی اعضا جاری نیست دویم ذکر است و کیفیت
ان بنحویست که در رکوع گذشت سیم طمانینه است
بقدر ذکر چهارم واجبست که باقی بدارد مساجد سبعه را
در محال خود تا تمام کردن ذکر پنجم رفع راس است
از سجده اولی تا انکه بنشیند معتدلا مطمئنا ششم
انست که منحنی شود بجهة سجود تا انکه مساوی شود موضع
سجود ان تا محل ایستادن او مبحث دویم اگر کسی عاجز
از سجود باشد باید بلند شود بقدر ممکن و بلند کند
چیزیرا که صحیح است سجده کردن بران تا انکه پیشانیرا بر او
گذارد باعتماد و باید محافظت کند در ان بر انچه واجب
است از اعتدال در انسجود از ذکر و طمانینه و مانند انها
و وضع باقی مساجد در محال خود یا اگر ممکن نشود از انجا

اصلا

صلا باید ایماء کند بسر بجهة سجود و اگر متمکن از ایماء
بسر نباشد ایماء میکند بدو چشم مبحث سیم از
سجدهای واجب سجده سهو است و کیفیت ان و احکام
ان در احکام خلل ذکر خواهد شد و از جمله انها سجده
تلاوت وانرا واجب است در چهار موضع اول در سوره
الم تنزیل نزد قرائت لا یستکبرون دویم در سوره حم
فصلت نزد قرائت تعبدون سیم در اخر سوره والنجم
چهارم در اخر سوره علق واجب میشود بقرائت ایه سجده
در مواضع اربعه فورا پس اگر فورا و بجا نیاورد عمدا
یا نسیانا او را واجبست که بجا بیاورد در زمان ثانی و
اگر در ثانی ترک کند بجا بیاورد در زمان ثالث و هکذا
و همچنین واجبست بر مستمع اما سامع پس اتفاقی شنید
بر او واجب نیست و واجب میشود باستماع همانا به
بعض قبلا و ترک کردن فصل سیم در تشهد است
و ان واجبست در فریضه ثانیه یکمرتبه بعد از رفع
راس از سجده اخیره و در فریضه سه رکعتی و چهار

رکعتی

رکعتی دو مرتبه مرتبه اولی بعد از رفع راس از سجده
اخیره و در رکعت سیم و مرتبه ثانیه بعد از رفع
راس از سجده اخیره در رکعت اخیره و واجب قولیه
دران شهادتین است و بعد صلوة بر محمد کائنا ما کانت و ال
محمد و مطلق شهادتین و صلوات بر محمد و ال محمد بس
پس کفایت میکند در شهادتین اینکه بگوید اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله و در صلوات
هرچه متحقق شود بان صلوات بر محمد و ال محمد
و واجبست استقرار بدن در حال تشهد فصل هشتم در تسلیم
و ان واجبست در نماز و جزء نماز است بنا بر اصح که موقوفست
بیرون رفتن از نماز بران و اقوی انست که کفایت میکند
یکی از دو صیغه السلام علینا و السلام علیکم و السلام
علیک ایها النبی پس او از توابع تشهد است و بیرون
رفتن بان حاصل نمیشود نماز و بترک ان عمدا فصل
نهم واجبست ترتیب در افعال نماز پس اگر مقدم بدارد
در نماز بعض چیزی را موخر است یا موخر بدارد مقدم

عمدا

عمدا باطل خواهد شد نماز بلکه چنین است در حال سهو
اگر مقدم بدارد رکنی را بر رکن دیگر اما اگر مقدم بدارد
رکنی را بر غیر رکن مثل انکه مقدم بدارد رکوع را پیش
از قرائت بعمل اورد سهوا پس نماز صحیح خواهد بود فصل
دهم واجبست در افعال نماز موالات باین معنی که فاصله
نکند در ما بین انها بقدری که ماحی صورت صلوة باشد
بنحوی که صحیح باشد سلب اسم نماز از ان بالکلیه باطل میشود
صلوة بترک موالات بمعنی مذکور چه از روی عمد و چه
سهوا اگر محو صورت بنحو مذکور در هر دو حال موجود
باشد همچنین واجبست موالات در قرائت و تکبیر و
ذکر و تسبیح بالنسبه بسوی ایات و کلمات بلکه حروف
و مدار در جمیع در محو صورت بالنسبه بسوی اینها
انها پس باید فصل نکند در ما بین ایات حمد مثلا
بنحوی که ماحی صورت حمد باشد بحیثیتی که سلب حمد از
ان صحیح باشد همچنین سوره و غیر ان بلی اگر ترک کند
انرا در قرائت و ذکر و تسبیح عمدا باطل میشود نماز

بهرکشتن

بو اگر ترک کند از سهو در دو مورد مذکوره باطل نمیشود
نماز بلکه موالات معتبره در صلوة بسبب ان فوت شده باشد
لکن اگر فراموش کرده شود در محل باید اعاده کند بخلاف آنکه موالات
با اعاده آن حاصل نمیشود اما اگر موالات صلوة بسبب ان
فوت شده باشد نماز باطل خواهد بود اگرچه سهوا باشد
مقصد سیم در مبطلات نماز است علاوه بر آنچه مذکور
شد و انها چند است اول حدث است مطلقا در هر موضع
که حاصل شود هر چند نزدیک تسلیم باشد عمدا صادر شود یا
سهوا دوم تکفیر در حال نماز است و با خضوع در حال
غیر تقیه از روی عمد شود و اما از روی سهو نیست پس
احوط استینافست و جایز است فعل ان بجهت تقیه و مبطل
نماز نیست و مراد بتکفیر گذاردن یکی از دو دست بر بالای
دیگری مثل انکه عامه میکنند در حال نماز سیم التفات
کردن بتمام بدن است بجانب خلف یا بجانب یمین یا بجانب یسار
بلکه بما بین یمین و یسار اگر بنحوی باشد که بیرون رود
بسبب ان از استقبال چهارم تکلم کردن است عمدا بنحو

قهقهه

قهقهه است هر چند اضطرار باشد بلی اگر سهو باشد
مبطل نمیباشد ششم گریه باصدا عمدا یا بسبب امور
دنیوی یا باعث باطل کردن آن عمدا هفتم هر فعلیکه
ماحی صورت صلوة باشد بنحویکه صحیح باشد سلب اسم صلوة
از ان و این مبطل صلوة است عمدا و سهوا هشتم خوردن
و آشامیدن است هر چند قلیل باشد و اکل و شرب مثل سایر
افعال است در ینکه هر چه ماحی صورت صلوة باشد از
انها مفسد صلوة است عمدا و سهوا نهم گفتن امین است
بعد از فاتحة الکتاب عمدا در غیر تقیه بنا بر اقوی اما سهوا
بگویند نماز باطل نخواهد شد و جایز است گفتن بجهت تقیه
دهم شک در عدد رکعتهای نماز غیر چهار رکعتی از فرایض و
دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی یازدهم زیادتی
جزئی یا نقصان جزئی از اجزاء نماز چنانچه گذشت و مذکور
خواهد شد **مقصد چهارم** در نماز آیات است و در ان
چند مبحث است مبحث اول در بیان سبب وجوب انست و ان
کسوف شمس و خسوف قمر است هر چند بعض از انها منکسف

بر کشتن

ومنخسف

و منخسف شده باشد و از جمله موجبات نماز زلزله است و از
جمله آنها آیاتی است که مخوف غالب ناس باشد مثل بادهای
سیاه یا سرخ یا زرد که خارج از معتاد باشد و ظلمه شدیده و صاعقه
و صیحه آسمانی که تمام میشود در هوا و غیر ذلک مبحث
دویم در وقت ادای اینها است وقت آن در کسوف و خسوف از حین
شروع در انجلاست تا آنکه تمام منجلی شود و همچنین هر آیه که
وقت وسعت ادای آن داشته باشد و اگر وقت آیه وسعت
ادای یک رکعت نداشته باشد چنانچه غالبا در زلزله میباشد
و همچنین صیحه پس واجبست صلوة در حال وقوع
آیه همچنین یک رکعت از آن در وقت واقع نشود و اگر عصیان کند
و تاخیر بیندازد صلوة را در آن حال پس واجبست که در
غیر آن حال بجا آورد ما دام العمر و هر وقت ادا میباشد نه قضا پس
التفات بموقتات نمیباشد مبحث سیم اگر حاصل شود
در وقت کسوف در وقت فریضه یومیه حاضره پس اگر وقت
هر دو وسعت داشته باشد مخیر است هر کدام را که خواهد
مقدم بدارد علی الاصح و اگر وقت صلوة کسوف تنگ باشد

در وقت

در وقت صلوة یومیه وسعت داشته باشد باید مقدم
دارد صلوة کسوف را و اگر بعکس باشد باید مقدم دارد صلوة
یومیه را مبحث چهارم در کیفیت صلوة آیات و آن دو رکعت
است در هر رکعتی از آنها پنج رکوع میباشد که مجموع ده رکوع
میباشد و تفصیل این صلوة چنین است که تکبیرة الاحرام
میگوید مقارن بنیت پس قرائت میکند حمد و سوره را و بعد
رکوع میکند و بعد از رفع راس از رکوع قرائت میکند حمد
و سوره را و بعد رکوع میکند و هکذا تا آنکه پنج رکوع
تمام شود و بعد از رفع راس از سجده آخره بر میخیزد بجهة
قیام و بجا میآورد مثل آنچه در اول بجا آورد و بعد از سجدتین
تشهد میخواند و سلام میگوید و فرقی نیست میان آنکه یک سوره
واحده مکرر کند در هر مرتبه یا آنکه در هر مرتبه بخواند
غیر آنچه را در سابق خوانده و جایز است کند سوره واحده
را بر هر رکعتی پس قرائت کند در قیام آیه یا بعض آیه را بعد
از آنکه قرائت کرده باشد در قیام اول فاتحة الکتاب را مقصد
پنجم در خللی که واقع میشود در نماز و در آن چند مبحث است

صحیحست اول ذکر شد در نماز خللیکه متعلق بشرایط باشد
و اینکه هر کس اخلال کند بطهارت از حدث باطل میشود نماز او
چه عمدا و چه سهوا و چه جهلا بخلاف طهارت از خبث چنانکه
گذشت و اما خللیکه متعلق بنماز است پس شناختی نیز اینکه
هر کس خلل کند بواجبی از واجبات نماز عمدا باطل میشود
نماز او و زیاد غیر رکن و نقصان آن سهوا مبطل نیست هر
چند متذکر شود که بعد از خروج از محل مجال رکن پس زیادتی
بان در غیر نماز جماعت و نقصان مطلقا با عدم تدارک
آن در محل مبطل نماز است بلی اگر متذکر شود قبل از تجاوز
از محل نقصان آن جزء باید بجزء را بعمل آورد و اعاده
کند بجزء را بعمل آورده از اجزاء مترتب بآنجزء است مماخر از
آن میباشد مثل آنکه فراموش کرده باشد قرائت را یا ذکر یا بعض
آنها را یا غیر اینها از اجزاء واجبه پس متذکر شود قبل از
آنکه برسد بحد رکوع یا آنکه فراموش کند ذکر در رکوع
یا طمانینه در حال ذکر و متذکر شود پیش از آنکه خارج شود
از حد رکوع یا آنکه فراموش کند انتصاب از رکوع یا

طمانینه

طمانینه را از او و متذکر شود پیش از دخول در سجود یا اینکه
فراموش کند ذکر در سجود یا طمانینه در آن را یا گذاشتن
احد مساجد را در حال ذکر و متذکر شود پیش از آنکه خارج شود
از مسمای سجود یا اینکه فراموش کند انتصاب از سجده اول را
یا طمانینه در آن را و متذکر شود پیش از دخول در مسمای
سجود ثانی یا اینکه فراموش کند سجده واحده را و متذکر
شود پیش از وصول بحد رکوع یا پیش از سلام اگر فراموش
کرده باشد سجده آخره را یا آنکه فراموش کرده باشد
تشهد یا بعض آن را یا ترتیب در آن را یا اعراب آن را یا طمانینه
در آن را و متذکر شود پیش از وصول بحد رکوع یا پیش از سلام
در تشهد آخر یا آنکه فراموش کرده باشد سلام را و متذکر
شود پیش از حصول چیزیکه مبطل نماز است عمدا و سهوا واجب
است بجزء فراموش کرده بعمل آورد و اما بعد از آن بلی اگر
متذکر نگردد مگر بعد از خروج محل مزبور واجب نیست
تدارک آن و نماز صحیح است مگر سجده و تشهد و بعض آنکه
آنها را باید قضا کند بعد از نماز و اما ارکان پس اگر فراموش

کند

کند یکمرا و متذکر نشود مکر بعد از دخول در رکن دیکی
یا بعد از صدور چیزیکه مبطل نماز است عمداً یا سهواً یا فراموش
کرده باشد سجده اخیره را نماز او باطل خواهد شد و اکر
متذکر شود پیش از دخول در رکن دیکر و پیش از صدور چیزیکه
منافی نماز است عمداً یا سهواً باید آن رکن و ما بعد آنرا بعمل آورد
و نماز صحیح است **مبحث دویم** در شکیات و در پنجند
مسئله است مسئله اول اکر کسی شك کند در اینکه نماز را
بجا آورده یا نه بعد از خروج وقت اعتباری ندارد و در وقت
نماز را بجا میاورد مسئله ثانیه شك بعد از فراغ اعتباری
ندارد مسئله ثالثه کثیر الشك اعتبار بشك او نیست
بلکه باید بنا بکذارد بر وقوع مشکوك فیه اکر وقوع آن
مفسد نباشد و الا باید بنا بکذارد بر عدم وقوع و مرجع
کثرة شك بعرف است پس اکر عرفاً بکویند که کثیر الشك است حکم
کثیر الشك جاری میشود براء مسئله رابعه شك در افعال
نماز یا حاصل میشود بعد از دخول در فعل دیکریکه مترتب بر آنست
و مؤخر از آنست یا حاصل میشود قبل از دخول در فعل دیکر مذکور

اکر حاصل شود بعد از دخول در فعل دیکری التفات بان
نمیکند و آن شك اعتباری ندارد و اکر حاصل شود قبل از دخول
در فعل دیکر باید مشکوك فیه را بعمل آورد و اصح آنست که
این حکم در مطلق فعل جاریست حتی در سوره بالنسبه بفاتحه
بلکه در آخر سوره نسبت باول آن بلکه در آیه بالنسبه بآیه
دیکر بلکه در آخر آیه بقیاس باول پس اکر شك در فاتحه
و حال آنکه داخل در سوره شده باشد یا آنکه شك کند در اول
حمد یا سوره و حال آنکه در آخرها باشد یا آنکه شك کند
در آیه بعد از دخول در آیه دیکر یا در اول شك کند در حالتیکه
در آخر آیه باشد یا اینکه شك کند در سوره بعد از دخول در قنوت
یا شك کند در رکوع یا در قیام بعد از رکوع در حال فرود
آمدن بجهه سجده یا در سجده شك کند بعد از بر خواستن
باید سجود را بعمل آورد و اما اکر شك کند در تشهد در حالت
مذکوره التفات بشك نمیکند و اکر شك قبل از دخول
در فعل دیکر یعنی مذکوره حاصل شود باید مشکوك
فیه را بعمل آورد و اکر شك کند در صحت و فساد فعلیکه واقع

شده است مثل آنکه بعد از رکوع یا بعد از ذکر یا اثنا
بنحو صحیح بجا آورده یا نه بنحوی فاسد بعد از قطع بر وقوع
پس اقوی آنست که التفات نمیکند هرچند محل باقی باشد
مسئله خامسه شک در عدد رکعتهای نماز واجبی دو رکعتی
و سه رکعتی و در نماز چهار رکعتی پیش از تمام دو رکعت اول
موجب فساد نماز است و اما بعد از اتمام دو رکعت از نماز
چهار رکعتی حاصل میشود باتمام او و برداشتن سر از سجده دوم
در دو رکعت دوم پس نیز موجب فساد است در جمیع صور مگر
در نه صورت اول شک میان دو و سه است بعد از برداشتن
سر از سجده دوم در رکعت دوم در اینصورت بنا را بر
سه میگذارد و بعد رکعت چهارم را بجا می آورد و نماز
را تمام میکند و بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجا می آورد دوم شک در میان سه و چهار است و
در هر موضع بوده باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را
تمام میکند و بعد یا دو رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو
رکعت نشسته بجا می آورد سیم شک میان دو و چهار است

بعد از برداشتن سر از سجده دوم از رکعت دوم بنا را
بر چهار میگذارد و تمام میکند نماز را بعد دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجا می آورد چهارم شک میان دو و سه
و چهار است بعد از برداشتن سر از سجده دوم در
رکعت دوم بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
می آورد بنا بر اصح و دو رکعت نشسته بعد از دو رکعت
ایستاده بجا آوردن احوط است پنجم شک میان چهار و پنج
است بعد از برداشتن سر از سجده رکعت چهارم بنا را
بر چهار میگذارد و تسلیم میگوید و بعد دو سجده سهو
بعمل می آورد ششم شک میان چهار و پنج است در حال
قیام در اینصورت قیام را منهدم ساخته مینشیند شک
او راجع میشود بمیان سه و چهار پس نماز را تمام کند پس یک
رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته میکند احتیاط و باقی
صور شک مفصلا در رساله اکبر نوشته است مسئله هفتم نماز
احتیاط واجب است پس جایز نیست اینکه ترک کند او را

احکام سهو

و نماز را از سر گیرد مسئله هشتم اقوی آنست که نماز
احتیاط ملحوظ است در او جزئیه پس باطل میشود نماز
بفاصله شدن منافی میان وی و بین نماز و ملحوظ است
در او استقلال بسبب وجوب نیت و تکبیرة الاحرام و واجب
است قرائت سورهٔ حمد تنها و واجب است در او
رکوع و سجود و تشهد و سلام و نماز احتیاط قنوت ندارد
مسئله نهم دانستی اینکه در سابق اشاره کردیم قضا میشود از
اجزاء نماز سجود است و تشهد و اجزاء تشهد پس شخص نماز
گذارنده بعد از اتیان نماز نیت میکند که اتیان بسجده
میکنم عوض سجده فراموش شده و همچنین تشهد و
باید نیت مقارن باشد باول فعل و واجب است مراعات
نمودن در حال اتیان بقضاء اجزاء فراموش شده آنچه را
که واجب بود مراعات نهادن در اجزاء در حال نماز مسئله دهم
هرگاه بعد از نماز اتیان نماید باجزاء فراموش شده و
باید و سجده سهو بعد معلوم شود که سهو در فراموشی واقع
نشده نماز صحیح است و هرگاه در اثنای سجده سهو یا در

بین

بین اجزاء فراموش شده متذکر شد یا اینکه سهو فراموشی
رو نداده قطع میکند سجده سهو یا اجزاء فراموش شده
را که مشغول باو شده نماز صحیح است مسئله یازدهم واجب است
کسی تکلم کرده باشد در نماز سهواً و سجده سهو در سجده سهو
و بر کسیکه سلام گفته باشد در غیر موضع و بر کسیکه
شک کرده باشد در میان چهار و پنج بلکه واجب است از برای
هر زیادتی و کمیکه در نماز واقع شده بشرط آنکه متذکر
نشود یا حکم کرده است آنرا در موضع خود هر چند که بجا بیاورد
آنرا بعد از نماز مثل سجده فراموش شده و تشهد فراموش
شده و اما اگر متذکر شود یا حکم کرده است آنرا در موضع خود
و اتیان باو نماید پس سجده سهو بر او نیست و هرگاه مؤخر
کند سجده سهو را از محل خود گناه کرده است و هرگاه فراموش
کند آنرا واجب است بعمل آوردن در وقت تذکر اگر چه فاصله
شده باشد و احوط آنکه بگوید در سجده بسم الله و بالله و صلی الله
علی محمد و آله اگر چه قوت عدم وجوب ذکر است در آن بلی واجب است
بعد از سر برداشتن از سجده دوم تشهد و تسلیم واجب است

برگشتن

از تشهد

از تشهّد خواندن تشهّد خفیف تمام شد واجب از تسلیم صیغه
سلام است که بیرون میرود باو از نماز و تشهّد خفیف عبارة
از تشهّدین و صلوات بر محمّد و آل او **مبحث پنجم** در قضای
نماز است و در این چند مبحث است مبحث اوّل واجبست قضای
نمازهای یومیّه در غیر نماز جمعه خارج وقت بر کسیکه نکرده باشد
آنها را در وقت بجهة عذر یا غیر عذر مگر آنکه نکردن بجهة
نرسیدن بحد تکلیف باشد در مجموع وقت و یا آنکه بجهة دیوانگی
باشد در مجموع وقت یا آنکه نکردن بجهة بیهوشی باشد در
مجموع وقت یا آنکه نکردن بجهة حیض یا نفاس باشد در مجموع
وقت یا آنکه نکردن بجهة کفر اصلی باشد در مجموع وقت و واجبست
قضا بر دیوانه و حایض و نفسا و کسیکه بیهوش شده
باشد هرگاه عارض شده باشد امور مذکوره بعد از آنکه
بگذرد از وقت بقدر نمازیکه ممکن باشد مکلّف را از ایشان
بتمام ادا نماز بحسب حال خودش از حاضر بودن و مسافر بودن
و غیر اینها و ایشان بنماز نکنند در آن وقت یا هرگاه برطرف شود
این امور مذکوره در حالیکه باقی باشد از وقت بقدر

یکرکعت و شروع بنماز نکنند در آن بقدر ادای یکرکعت

مبحث دویم واجبست ترتیب در قضای نماز
یومیّه با علم بترتیب و امّا غیر نمازهای یومیّه از
نمازهائیکه فوت شده ترتیب در آنها واجب نیست
پس واجب نیست قضای نماز آفتاب گرفتن پیش از
قضای نماز ماه گرفتن اگرچه نماز ماه گرفتن پیش از
نماز آفتاب گرفتن فوت شده باشد بلی اقوی در
قضاهای نماز یومیّه عدم وجوب ترتیب است اگر
چه موجب مشقّت و خروج باشد و واجب نیست
تقدیم نماز قضا بر نماز اداء مطلقا بنا بر اصح

مبحث سیم واجبست بر ولیّ میّت خواه میّت
مرد باشد یا زن باشد یا بنده باشد یا آزاد اینکه
قضا کند از میّت نماز و روزه که فوت شده است
از او در صورتیکه ممکن بوده است میّت را قضای آنها
حال کرده است و مراد بولی پسر بزرگست **مقصد**
ششم در نماز جماعت است و در آن چند مبحث است

بزرگتر

مبحث اول نماز جماعت صحیح است چنانچه از برای کسیکه
میخواهد ایستادن بنماز یومیه اقتدا کردن بدیگری
نماز یومیه بجای آورد هر چند نماز ایشان مختلف
باشد در قصر و اتمام در قضاء و اداء و در آنچه
میشود رکعت باید اول ماموم امام را دریابد در حالت رکوع
هر چند امام ذکر رکوع را خوانده باشد مبحث دویم
صحیح نیست نماز جماعت با حایلی که منع نماید از دیدن
ماموم آنکس را که معتبر است دیدن آنکس در نماز جماعت
یعنی با حایلیکه منع نماید از دیدن ماموم امام را یا
ماموم را در جمیع احوال مثل حالت قیام و حالت قعود
مثل اینها و این در وقتی است که ماموم مرد باشد اگر
زن باشد پس ضرر ندارد در وقتیکه عالم باشد باحوال
امام تا متمکن باشد از متابعت و هم چنین جایز
نیست متابعت دور بودن از امام بقدریکه او را دوری
بسیار گویند در عادت نسبت بنماز جماعت و هم چنین
جماعت صحیح نیست بلند بودن جای ایستادن امام از

جای

جای ایستادن ماموم بقدر معتدبهی و هم چنین جایز
نیست در جماعت پیش بودن جای ایستادن ماموم از امام
مبحث سیم شرط است در جماعت آنکه ماموم قصد
اقتدا نماید و شرط است در جماعت اینکه قصد کند
امامی را که واحد باشد باسم یا باشاره یا بصفتی نه
صفات مبحث چهارم شرط است در امام جماعت عدالت
و مقصود از عدالت حسن ظاهر است و دانسته میشود
باجتناب کردن از چیزهائیکه منافات با مروت دارند
و دلالت کننده بر اینکه قائل آنها و مرتکب آنها
اعتنای بدین ندارد و باجتناب کردن از گناهان کبیره
که از جمله آنها است اصرار گناه بر صغیره و تفصیل گناه
صغیره و کبیره را در رساله کبیره نوشته شده است فصل
سیم در نماز مسافر است و در چند مبحث است مبحث
اول در شرطهای نماز مسافر است و آنها چند امر است
اول آنستکه قصد طی کردن مسافت داشته باشد و مسافت
عبارة از هشت فرسخ است ممتد در رفتن سفر یا در

برگشتن

برکشتن یا در برکشتن هر دو چهار فرسخ در رفتن و
چهار فرسخ یا باز کشتن هرکاه رفتن و باز کشتن هر
دو در یکروز یا در یکشب یا در یک شب و روز هر دو باشد
یا متصل بودن از رفتن او بر برکشتن او و قطع نکردن
او اتصال را بلنبونه کردن یکشب یا بیشتر در اثناء
راه دوم از شرایط اینست که قصد مسافت را مستمر بدارد
پس هرکاه عدول کند پیش از رسیدن بحد چهار فرسخ
تمام کند و همچنین است حکم هرکاه متردد شود در مسافت
و اکر عدول کند از قصد مسافت یا متردد شود از رسیدن
بحد چهار فرسخ نماز را قصر کند هرچند در آن روز بر نکردد
بمنزل خود بنابر اصح سیم از شرایط آنست که
جمع نکند با قصد مسافت عزم ماندن ده روز یا بیشتر
در اثناء مسافت و همچنین عزم نکند مرور کردن بوطن خود
را هرچند وطن شرعی باشد پس اکر عزم کند یکی از
این دو امر را نماز را تمام کند در اثنای طریق مثلا اینکه
قصد کند طی کردن چهار فرسخ را با عزم ماندن ده

روز

روز یا بیشتر در اثنای چهار فرسخ یا در سر چهار
فرسخ یا آنکه از برای او وطنی باشد در اثنای چهار فرسخ
یا در چهار فرسخ و قصد داشته باشد مرور بوطن را
و سه چیز سفر را قطع میکند اول وطن است و مراد
بوطن مکانیست که اخذ کرده باشد او را انسان از جهت
اینکه همیشه مقر و محل او باشد دوم از چیزهائیکه
سفر را قطع میکند اقامه است مراد باین عزم ده
روز یا بیشتر در مکان واحد سیم از چیزهائیکه
سفر را قطع میکند تردد در بقاء و عدم بقاء سی روز
است در مکان واحد چهارم از شرطهای قصر اینست
که جایز باشد سفر شرعا پس هرکاه حرام باشد شرعا
قصر نکند نماز را پنجم از شرطهای قصر اینست که
نبوده باشد از جمله اشخاصیکه سفر کردن شغل و عمل
او باشد مثل مکاری و ملاح و غیر اینها از کشتیبان
و قاصد پس این اشخاص باید تمام کنند نماز را در
سفر یکه عمل ایشانست هرچند بوده باشد این سفر

بجهة

بجهة حرمت ایشان متمم از شرطهای قصر در سفر
بمحل ترخص پس قصر نکنند پیش از رسیدن تا
بمحل ترخص و اعتبار نیست از مکانیکه پنهان شود
دیوار صورتها و دیوار شاخانهای شهر و شکلهای
ان نه شبح و نه سیاهی انها تا مکانیکه صدا موذن
بلند نرسد هر کدام از اینها و که حاصل شود کفایت
میکند و چهار موضعست که مسافر مخیر است و انها
مابین قصر و اتمام و اعتبار نیست از مسجد الحرام و مسجد
نبی و مسجد کوفه و حایر سید الشهداء و اتمام
در اینها افضل است تمت الرسالة بتاریخ چهار
دهم شهر رمضان المبارک من شهور سنه

اقل الخلیقة بل لا شئ فی الحقیقة
ملا محمد علی ابن مرحوم
آخوند ملا محمد کاظم
نجفی

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب رسائل ۱ـ اصل الاصول
مولف محمد جعفر استرابادی
موضوع عقائد زبان فارسی
سال چاپ محل چاپ
کاتب ۲۲۱۶۴
طول ۱۷ عرض ۱۰ شماره صفحه ها بدون شماره
شماره عمومی کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری تاریخ
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات
۲ـ وصل الفصول

بالذات است در ذات او و دویم عدلست که کمال
واجب الوجود بالذات است در افعال او و سیم نبوتست
که ریاستیست الهیه بالاصاله از برای بشر معصوم
اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامتست
که ریاستیست الهیه عامه بر وجه نیابت خاص
از برای بشر معصوم منصوب منصوص اعلم بعد
از رسول اکرم از نیابت خاتم النبیین بر جمیع
مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معاد است
که زمان جزای عبادات و عود ارواح و حشر اجسادست
توحید یعنی خداوند واجب الوجود بالذات
که صاحب جمیع صفات و کمالست و صفات ذاتیه
او عین ذات اوست واحد و یکتا است و بی
شریک و بی همتا است بدانکه صفات ثبوتیه
خداوند عالم در این بیت مذکور است قادر

اصول دین استرابادی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسوله وآله
اما بعد چنین گوید خادم بساتین مذهب جعفری
از مذاهب شرع محمدی صلعم محمد جعفر الاسترابادی
که این رساله ایست مسما باصل الاصول که چون نخلستان
بنابست و مشوق بوصل الفصول و ابواب جنانست
و مشتمل است بر اصول دین بر وفق اصول مذهب
جعفری که واجب است بر هر مکلف که انها را بدلیل
و بدل اعتقاد کند و بزبان اقرار نماید بدانکه اصول
دین پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود

بالذات

بالذاتست در ذات او دوم عدلست که کمال
واجب الوجود بالذاتست در افعال او سیم نبوتست
که ریاستست الهیه ایست بالاصاله از برای بشر معصوم
اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامتست
که ریاستست الهیه ایست عامه بر وجه نیابت خاص
از برای بشر معصوم منصوب منصوص اعلم بعد
از رسول اکرم از نیابت خاتم النبیین بر جمیع
مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معاد است
که زمان جزای عبادات و عود ارواح و حشر اجساد است
توحید یعنی خداوند واجب الوجود بالذات
که صاحب جمیع صفات و کمالست و صفات ذاتیه
او عین ذات اوست واحد و یکتا است و بی
شریک و بی همتا است بدانکه صفات ثبوتیه
خداوند عالم در این کتاب مذکور است قادر

وعالم وحی است ومرید ومدرک وهم قدیم و
ازلی هم متکلم صادق وصفات سلبیه خداوند
عالم در این بیت مذکور است نه مرکب بود وجسم
نه مرئی نه مرئی نه محل بی شریک است معانی تو غنی
دان خالق عدل یعنی خداوند عالم عادل است ودر
جمیع افعال کامل است واز ظلم منزه ومبراست
واز قبح وشر ودعه مجرد ومعر است وجمیع فعلهای
او نیکو است وبا غرض وفائده ایست که عاید
بندگانست وحسب الطف به بندگانست و
جمیع فعلهای او همه بر وفق مصلحت ایشانست
وخلق کردن بندگان وهمه را با قدرت واختیار
بدون تفویض واجبار نبوت یعنی پیغمبر ما محمد بن
عبدالله پیغمبر بر حق است بسوی انس وجان
وفرستاده خداست بر سبیل لزوم عقلی
بسوی بندگان با معجزات چندکه از جمله آنهاست

معراج

معراج جسمانی وشق القمر وقرآن مثل سایر پیغمبران
که پیش از او مبعوث شده اند بسوی بندگان
وبشر معصوم از جمیع گناهانست وآخر پیغمبرانست
ودین او باقیست تا روز قیامت واز برای او
باذن شفاعت امامت یعنی علی بن ابی طالب امیر
المؤمنین با یازده فرزند او که هر یک اعلم عصر خود
بوده اند وبشر معصوم از جمیع گناهانند بعد از پیغمبر
آخر الزمان امام برحق میباشند بر جمیع بندگان
وجانشین بلافصل پیغمبر بحق بر نص خدا و نص
پیغمبر ان واجبست بر جمیع مکلفین مودت
واطاعت ایشان در امر دنیا ودین امام اول علی بن ابی
طالب امیر المؤمنین علیه السلام است وامام
دویم امام حسن مجتبی است که پسر بزرگ اوست
وامام سیم امام حسین است که پسر دیگر اوست
وامام چهارم امام زین العابدین است علی بن الحسین

است وامام پنجم امام محمد باقر است وامام ششم
امام جعفر صادق است وامام هفتم امام موسی
کاظم است وامام هشتم امام علی بن موسی الرضا
است وامام نهم امام محمد تقی است وامام
دهم امام علی النقی است وامام یازدهم
امام حسن العسکری است امام دوازدهم
امام محمد مهدی است که اخر امامانست وصاحب
زمانست وزنده است وغایبست وظاهر
خواهد بود وعالم را از کفر وظلم پاک خواهد کرد
واز عدل پر خواهد نمود عجل الله فرجه معاد
یعنی خداوند عالم زنده میگرداند بندگان را
بعد از میراندن در قبر در بدن اصلی از برای
سئوال وسایر احوال ودر عالم برزخ در بدن
مثالی از برای غیر نبی ووصی از برای جزا دادن
بمقتضای اعمال ودر روز قیامت که روز محشر در

بدن

بدن اصلی وعنصری از برای حساب وثواب وعقاب
بعد از میزان ونیکوکاران ومانند ایشانرا و
جماعتی که از گناهان ایشان عفو شده باشد
بشفاعت ومثل آن چون حسنات مفوضه بایشان
که باعث عفو از گناهانست از پل صراط که جسر است
بروی جهنم واز موی باریکتر واز شمشیر تیز
تر است میگذرانند وباعراف یا بهشت میبرد
وبدکاران را که کافراند ویا مانند ایشانند
بجهنم میبرد وبعضی از بدکاران که کافر نیستند
چون اثنا عشری بعد از پاک شدن از گناهان
یا عفو از آن بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان
از جهنم بیرون میآورد وباعراف یا بهشت
میبرد نجانا الله من العذاب القبر والبرزخ
والمحشر والنار بحق محمد وآله الاطهار
تمت بعون الله تعالی

بدانکه بیان مطالب مذکوره در توحید در بیان
اصل وشرح است نص توحید یعنی خداوند
واجب الوجود بالذاتکه صاحب جمیع صفات
کمال وجمالست ومنزه از جمیع صفات نقص صاحب
جلالست وصفات ذاتیه او عین ذات اوست
واحد ویکتا است وبی شریک وبی همتاست اص
خداوند واجب الوجودش یعنی خدائی که هستی او
ضرور است نظر بذات او ونیستی او ممتنع و
محالست نظر بذات او یعنی چون وجود یعنی
بودن وهستی پس هستی او لازم وضرور است بملاحظه
ذات او ونیستی او ممتنع ومحالست بملاحظه ذات
او بدون ملاحظه غیر زیرا که سبب شیء از نفس
محالست یعنی ذات او ومثل ذات ما نیست که
میشود باشیم ومیشود نباشیم وهستی ما ضرور

نمیشود

نمیشود مگر بسبب غیر که مشیت الله باشد پس ما
بالغیر میباشیم وخداوند عالم واجب بالغیر نیست
بلکه واجب الوجود بالذاتست وذات او وعلت
باثبات وجود دیگرانست صاحب جمیع صفات
کمالست یعنی هر صفتی که بودن او باعث کمال
ذات خداوند عالم است وبودن آن باعث
نقص خداوند عالم است چون علم وقدرت
وحیوة خداوند عالم دارنده از صفات وصاحب
آنها است نه نابود آنها وصاحب جمیع صفات جمال
است یعنی هر صفتی که بودن آن سبب نیکوئی
فعل وکارهای خداوند عالم است ونبودن
آنها سبب نقص کارهای اوست چون خالقیت
ورازقیت ومانند اینها خداوند عالم در
مقام فعل دارنده وصاحب آنها است و
منزه از جمیع صفات نقص است یعنی هر صفتی

که بودن آن نقص خداوند عالم است چون
مرکب بودن و مرئی بودن و مانند اینها که خداوند
عالم پاك و منزّه است از اینها و صاحب جلال
و بلند است از اینها ص و صفات ذاتیّه او عین
ذات او است ش یعنی علم بمعنی سبب ظاهر
شدن چیزها و قدرت بمعنی سبب توانائی
داشتن بر کردن و نکردن کارها و حیوة
بمعنی سبب صحّت متّصف شدن بعلم و قدرت
عین ذات خداوند عالم است نه زاید بر ذات
او ص واحد است ش یعنی یگانهٔ مطلق است
ص و یکتا است ش یعنی اجزا ندارد یعنی مادّه
و صورت و دست و پای و سر و گردن و
مانند اینها ندارد ص و بی شریك است ش
یعنی غیر خداوند عالم ذاتی نیست که واجب
الوجود بالذّات باشد و بی همتا است ش

یعنی شبیه در صفات ندارد یعنی غیر خداوند عالم
ذاتی نیست که کامل در صفات باشد و صفات ذاتیّه
او عین ذات او باشد و غیر خداوند عالم ذاتی
نیست که خالق خلق باشد و غیر خداوند عالم
ذاتی نیست که معبود بحق باشد ص و صفات
ثبوتیّهٔ خداوند عالم در این بیت مذکور است
قادر و عالم و حیّ است و مرید و مدرك دهم قدیم
ازلی پس متکلّم صادق ش س قادر است یعنی
توانا است باین معنی که ذات خداوند عالم سبب
توانائی داشتن بر کردن و نکردن کارها است
ص و عالم است ش یعنی دانا است باین معنی
که ذات خداوند عالم سبب ظاهر شدن و منکشف
شدن چیزها است ص و حیّ است ش یعنی
زنده است باین معنی که ذات خداوند عالم
سبب صحّت متّصف شدن بعلم و قدرت است

ص و مرید است ش یعنی اراده دارنده و با قصد
و شعور است در کارها باین معنی که علم دارد
بمصلحت یعنی از کارها که اقتضا میکند قصد
کردن آنها را و علم دارد بمفسده بعضی از
کارها که اقتضا میکند قصد کردن آنها را
ص و مدرک است ش یعنی درک کننده
و دانا است بجمیع جزئیات است باین معنی که
خداوند عالم علم دارد بدیدنیها بدون چشم
و دیده و علم دارد بشنیدنیها بدون گوش
و علم دارد بسایر جزئیات بدون الارض
و قدیم است ش یعنی همیشه بود و هست
و همیشه خواهد بود ص و متکلم است
ش یعنی ایجاد کننده کلام است باین معنی
که قدرت دارد بر ایجاد کردن کلامی که دلالت
بکند بمراد او ص و ازلی است ش یعنی ابدا

و انتها

و انتها ندارد ص صادق است ش یعنی راست
گو است باین معنی که قدرت دارد بر ایجاد
کردن کلامی که مطابق واقع باشد و کلام
او همه مطابق واقع است ص و صفات سلبیه
خداوند عالم در این بیت مذکور است نه مرکب
بود و جسم نه مرئی نه محل ای بشر یکیست معنا
تو غنی دان خالق مرکب نیست یعنی اجزا ندارد
باین معنی که ماده و صورت و سر و گردن و دست
و پا و مانند اینها ندارد و جسم نیست یعنی عرض
و طول و عمق ندارد مرئی نیست یعنی دیدنی
نیست نه در دنیا و نه در آخرت ص محل نیست
ش یعنی مکان حلول کردن عرض و حوادث
و اسقام و آلام نیست پس معنی خوشنود
کردن خداوند عالم این است که جزای خوشی بشود
به نیکوکاران میدهد یعنی عارض شدن

خوشنودی و معنی خشمناک کردن خداوند
عالم اینستکه بدکاران را جزای میدهد مثل
کسیکه خشمناک باشد از کسی بدون اینکه
خشمناک باشد ص بی شریک است ش یعنی
ذاتی بغیر از خداوند عالم نیستکه واجب الوجود
بالذات باشد ص بی معانی است ش یعنی
صفات ذاتیه خداوند عالم که علم و قدرت
و حیوة است امر قدیم زاید بر ذات و قائم بذات
خداوند عالم نمیباشد بلکه عین ذات خداوند
عالم میباشد و واجب الوجود بالذات کلی
منحصر در یک فرد میباشد که خالق عالم
باشد ص غنی است ش یعنی خداوند عالم
محتاج نیست بغیر نه در ذات و صفات خود
و نه در افعال و کارهای خود و اختیار بمعین
و وزیر ندارد در ذات و بذاته کافی است در همه

افعال

افعال و دفع احتیاج کننده همه ممکناتست در
همه افعال

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله
واله اما بعد پس میگوید خادم بساتین مذهب
جعفری از شرع محمدی محمد جعفر استرابادی
این رساله ایست وصل الفصول در بیان اصول
دین بر وفق اصول مذهب جعفری که باعث
هدایت انام بسوی عقاید اسلام میباشد و مبدأ
که موجب حصول ذخیرهٔ معاد از برای اعتقاد
کردن بدانکه اصول دین پنج است اول توحید
استکه کمال واجب الوجود بالذاتست در ذات
او دویم عدلستکه کمال واجب الوجود
بالذاتست در افعال او سیم نبوتستکه
ریاست الهیه است بالاصاله از برای بشر

معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین پنجم
امامت است که ریاست الهیه ایست عامه بر وجه
نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب
منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خاتم
النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین
پنجم معاد است که زمان جزاء عبادات
و عود ارواح و حشر اجساد است توحید
بحسب معنی تصوری عبادت است از نسبت دادن
مکلف واجب الوجود بالذات را بسوی یگانگی
از هر جهة چون یگانگی ذاتی و یگانگی صفاتی
و یگانگی جزئیاتی و یگانگی افعالی و یگانگی
عباداتی و مراد از یگانگی ذاتی اینست که اجزا
عقلیه یعنی جنسی که ما به الاشتراک است و فصلی که
ما به الامتیاز است در ذات او نیست و اجزاء
خارجیه یعنی ماده و صورت ندارد و اجزاء

عنصریه

عنصریه بر بسته و غیر بسته یعنی سر و گردن
دست و پا و مانند اینها ندارد و مراد از یگانگی
صفاتی اینست که نیست تعدد صفات ذات او در واقع
نیست بلکه همه عین ذات میباشد و مراد
از یگانگی جزئیاتی اینست که تعدد در افراد و
جزئیات واجب الوجود بالذات نیست و مراد
از یگانگی افعالی اینست که غیر ذات خداوند
عالم ذاتی نیست که خالق و خلق باشد و مراد از
یگانگی عباداتی اینست که غیر از خداوند عالم
ذاتی نیست که معبود بحق باشد پس مراد از
یگانگی اینست که شریک ندارد و در صفات
شبیه ندارد و تعدد و تکثر در ذات او نیست
و جزء عقلی و خارجی و عنصری ندارد و مراد
این نیست که واحد از اعداد است یا آنکه یکی نوع
از جنس است و بحسب معنی تصدیقی اینست

که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که
خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع
صفات کمال و جمالست و صفات ذاتیه او عین
ذات اوست واحد و یکتا است و بی شریک
و بی همتا است و صفات ثبوتیه ذاتیه او در این
بیت مذکور است: عالم قادر و حی است و مرید
و مدرک، هم قدیم ازلی و متکلم صادق و
صفات سلبیه خداوند عالم در این بیت مذکور
است: نه مرکب بود جسم نه مرئی نه محل
بی شریک است معانی تو غنی دان خالق، پس باید
خداوند عالم بر پنج صفت شناخت اول آنکه خداوند
عالم ممکنات نیست دویم آنکه واجب الوجود
بالذات است سیم آنکه صاحب جمیع صفات کمال
و جمالست چهارم آنکه منزه است از جمیع صفات
نقص و صاحب جلالست پنجم آنکه صفات

ذاتیه

خلاق

ذاتیه او عین ذات اوست و باید فهمید که توحید
و یگانگی از پنج جهت است اول توحید ذاتی
یعنی ذات او یکتاست و جزئی ندارد و تعدد
در جزئیات واجب الوجود بالذات نیست
دویم توحید صفاتی سیم توحید ذاتی و صفاتی
چهارم توحید افعالی یعنی خالقی غیر خدا نیست
پنجم توحید عبادی بندگی را از برای خدا
باید کرد و کسی غیر او را با او شریک نباید کرد
پس باید دانست که در این اصل پنج اعتقادات
کرد و اعتقاد از این پنج اعتقاد است که از اصول
دین است که بسبب اینها دین حاصل میشود
و مکلف داخل در دین سید المرسلین میشود
و بدون اینها صاحب دین نمیباشد و منکر آن
نجس است و داخل بهشت نمیشود و با تقصیر
مخلد در آتش جهنم خواهد بود با عذاب

ابدی و بنا اعتقاد دو جهت دارند و وجه دیگر
و دو اعتقاد از اصول مذهب است که بسبب
انها مذهب جعفری و طریقه اثنی عشریه
بر او حاصل نمیشود و مؤمن امامی و اثنی عشری
بر او صادق می‌آید و بسبب انها مستعد داخل
شدن در بهشت میگردد و منکر ان یا کسیکه
ولیکن داخل بهشت نمیشود و با تقصیر مخلد
در آتش جهنم و معذب میباشد اول انست
که از برای عالم صانعی است و خالقی است که
واجب الوجود بالذات است که هستی او ضرورت
بسبب ذات او و نیستی او ممتنع و محالست نظر
بذات او و بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی
پس انست که کل ممکن یا کل ممکن از عدم بوجود
نمیتواند بیاید مگر انکه غیر او را ایجاد بکند

زیرا

زیرا که خود نمیتواند خود را ایجاد کند بواسطه انکه
اگر در حال ایجاد خود وجود و هستی داشته
باشد تحصیل حاصل لازم میاید و اگر نیستی
داشته باشد لازم میاید که چیزیکه نیست باعث
هستی بشود و با وجوب مساوی بودن هستی و
نیستی بالنسبه بذات او ترجیح هستی بر عدم
و این محالست بدیهه عقلی پس باید ایجاد کننده
ان ممکن غیر او باشد و ان غیر یا واجب الوجود
بالذاتست یا ممتنع الوجود زیرا که ان چیزیکه
مفهوم میشود از سه قسم بیرون نیست که ممکن و واجب و
ممتنع است و محالست که ممتنع الوجود ایجاد
کننده باشد زیرا که خود هستی ندارد و هستی
او محالست پس متعین است که ایجاد کننده ممکن
الوجود واجب الوجود است پس مجموع ممکنات در هستی
خود محتاج میباشند بواجب الوجود بالذات

پس اگر واجب الوجود که موقوف علیه وجود ممکن
است موجود نباشد هیچ موجود نخواهد بود
واین خلاف محسوس است ودلیل نقلی براین
مطلب بسیار است از جمله آنها است آیه الله الذی
خلق السموات والارض یعنی خدا آن ذاتیست
که خلق کرد آسمان وزمین را از جمله آنها است
آیه خلق الانسان من نطفة یعنی ایجاد کرد خدا
انسان را از نطفه منی واز جمله آنها است آیه شریفه
خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی ایجاد کرد خدا
از برای شما همه چیزهائی را که در زمین میباشد
وایضا مرویست که مردی عرض کرد بحضرت
صادق که دلالت بفرما مرا بسوی خدا که مجادله
کنندگان بسیار بر من جدل میکنند حضرت
فرمود که آیا هرگز سوار کشتی گشته عرض کرد
بلی فرمودند آیا کشتی تو شکست در جائیکه کسی

نبود

نبود که بفریاد تو برسد عرض کرد بلی فرمودند آیا
در آنحال دل تو علاقه گرفت بآنکه کسی هست که
قدرت دارد که ترا نجات بدهد عرض کرد بلی
فرمودند آنکس که قادر است بر این در جائیکه
هیچکس نیست که فریاد برسد آن خداست واین
اعتقاد از جمله اصول دین است ومنکر از این
از جمله کافرین است چون دهری که دهر را ایجاد
کننده عالم میداند نه واجب الوجود بالذات را
منکر میباشد دویم آنست که آن صانع واجب
الوجود بالذات صاحب صفات کمال وجمال است
ثابت صفات باین معنی که آنچه از برای ذات او نیستی
در جای نیست چون علم وقدرت وحیات که آنها را
صفات ذات وصفات ثبوتیه اضافیه نیز حقیقیه
وصفات کمال نیز میگویند که صفات ثبوتیه
اضافیه نیز میباشد که هستی ونیستی آنها بدو

اعتبار جایز است چون خالق بودن و رازق
بودن و رحمن بودن و رحیم بودن و وجود
داشتن و مانند آنها و این صفات ثابت است
از برای خداوند عالم و ذات خداوند عالم ذات
صاحب صفات ذاتیه است نه نایب آن صفات یعنی
که بدون علم باشد و کار علم را بکند یا اینکه
بدون قدرت باشد و کار قدرت را بکند
چنانکه بعضی اعتقاد کرده اند بدلیل عقلی
و نقلی اما دلیل عقلی آنست که صفات ذاتیه
مذکوره صفات کمال می باشد که باعث نقص
صاحب خود در صورت عینیت نمیشود
و هر صفت کمال که باعث نقص صاحب خود
نمیشود ثبوت آن از برای خدا ممکن است
از جهة نبودن مانع و هر چه از برای خدا ممکن
است لازم است ثبوت آن تا آنکه نقص لازم

نیاید

نیاید و دلیل نقلی در این مطلب بسیار است
از جمله آنها است ان الله علی کل شیء قدیر یعنی
بدرستیکه خدا بر هر چیز قادر و توانا است و
صاحب قدرت است نظر بوضع لفظ قدیر
و از جمله آنها است ان الله سمیع علیم یعنی بدرستیکه
خدا شنونده و دانا است و صاحب علم است
و از جمله آنها است الله لا اله الا هو الحی القیوم
یعنی خداوند عالم خدائیست که نیست خدائی
بجز او که زنده است و بر پا کننده هر مخلوقات است
و این اعتقاد که خداوند عالم صاحب صفات کمال
و جمال است نه نایب صفات از جمله اصول مذهب
یا کمال مذهب است و منکر این ناقص المذهب
یا خارج المذهب است سیم آنست که خداوند
صانع واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات
کمال و جمال است منزه از جمیع صفات نقص و

صاحب جلال است و دور است از صفات نقص چون
مرکب بودن و مرئی بودن و مانند اینها بدلیل عقلی
و نقلی اما دلیل عقلی پس اینست که موصوف بودن خدا
بصفات نقص باعث احتیاج و امکانست که با واجب
الوجود بالذات بودن منافات دارد زیرا که مرکب
بودن و جسم بودن و مانند اینها مستلزم احتیاج
باجزاء و ترکیب کننده است و محتاج ممکن خواهد
بود نه واجب الوجود بالذات و هم چنین اگر محل
حوادث باشد متغیر خواهد بود و متغیر حادث است
و حادث ممکن است نه واجب الوجود و اما دلیل نقلی
چنانکه خداوند عالم فرموده لا یدرکه الابصار
یعنی درک نمیکند او را چشمها و این اعتقاد از جمله
اصول مذهب نیست بلکه دو جنبه دار است باین معنی
که از جهت لزوم اعتقاد باینکه خداوند عالم جسم
کالاجسام نیست از جمله اصول دین نیست و از جهت

لزوم

لزوم اعتقاد باینکه جسم لا کالاجسام هم نیست از جمله
اصول مذهب است و منکر این اعتقاد از مذهب
جعفری بیرون است چهارم اینست که صفات ذاتیه
خداوند عالم عین ذات او است باین معنی که علم
بمعنی سبب ظاهر شدن معلومات و منکشف
شدن چیزها عین ذات خداوند عالم است نه علم
بمعنی دانستن که عرض است و هم چنین قدرت بمعنی
توانائی داشتن بر کردن هر کار و ترک آن عین ذات
او است نه قدرت بمعنی توانائی داشتن که معنی
مصدری است و عرض است و هم چنین حیات بمعنی
سبب صحت متصف شدن بعلم و قدرت عین ذات
او است نه بمعنی زندگی بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل
عقلی پس اینست که اگر حیات و علم و قدرت و مانند
اینها عین ذات واجب الوجود بالذات نباشند لازم
میاید نقص واجب الوجود بالذات در مرتبه ذات

ونقص مستلزم احتیاج وامکان نیست و احتیاج
وامکان با واجب الوجود بالذات بودن منافات
دارد و هم چنین اگر قدرت مثلا زاید بر ذات او باشد
دهنده آن قدرت یا ذات او ست یا غیر ذات او
اگر ذات او باشد یا بدون قدرت بخود قدرت داده اگر بی
محالست و یا با قدرت قدرت داده و این تحصیل حاصل
است و محالست و اگر غیر ذات او باشد لازم میاید
احتیاج بغیر و محتاج خدا و واجب الوجود بالذات
نخواهد بود و هم چنین است حال حیوة و سایر
صفات و دلیل نقلی حدیث شریفیست که مروی است
از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرموده
لم یزل عز و جل والعلم ذاته ولا معلوم والسمع
ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر و
القدرة ذاته ولا مقدور یعنی همیشه بوده خدا و
عالم و حال آنکه علم عین ذات او بود و هیچ معلومی

بوده

نبوده است و سمیع و عالم بمسموعات عین ذات او
بوده است در حالتیکه مسموعی نبوده است و علم
ببینیها عین ذات او بوده است در حالتیکه
هیچ دیدنی نبوده و قدرت عین ذات او بوده در
حالتیکه هیچ مقدوری نبوده و این اعتقاد از جمله اصول
مذهب است و منکر این اعتقاد چون اشاعره
از مذهب جعفری بیرون میباشند پنجم آنستکه آن
صانع واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع
صفات کمال و جمالست و منزه از جمیع صفات نقص
و صاحب جلالست و صفات ذاتیه او عین ذات او است
واحد و یکتا است و بی شریک و بی همتا است
بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی اول آنستکه
تعدد واجب الوجود مفهوم نیست از مفاهیم
مفهومی یا واجب است یا ممکن است یا ممتنع اگر
تعدد واجب باشد لازم میاید که واجب الوجود

موجود نباشد زیرا اگر وجوب تعدد از ذات
واجب خواهد بود نه غیر ذات او که مستلزم احتیاج است
و از ذات بودن مستلزم اینست که ذات واجب
بدون موجود نباشد با آنکه هر فردی از افراد
واجب بدون تعدد نمیباشد پس باید از فرد
فرد واجب نباشد و الّا لازم میاید تخلف
لازم از ملزوم و این محالست پس باید که واجب
الوجود موجود نباشد که این خلاف مقتضای
برهان عقلی و نقلی است که گذشت و اگر تعدد
ممکن باشد لازم میاید که ما به تعدد که فرد
واجب الوجود است ممکن الوجود باشد
و این محالست بالبدیهه پس متعین است که تعدد
واجب الوجود ممتنع باشد یعنی از برای خداوند
عالم شریکی در ذات نباشد و ثانیا آنکه هرگاه
از برای خداوند عالم شریک باشد ناچار از اینست

یا آنکه

یا آنکه هر یک از دو شریک چیزی بخواهند بکنند دیگری
بکند میتواند بکند یا نه میتواند اگر نمیتواند هر
دو عاجز خواهند بود و عاجز خدا نخواهد بود
و اگر بتوانند بکنند هر یک چیزی بخواهند دیگری
بکند خالی از این نیست آن دیگری میتواند
منع کند آن یک را یا نمیتواند اگر بتواند اول عاجز
خواهد بود و اگر نتواند ثانی عاجز و عاجز خدا
نخواهد بود و دلیل نقلی در این باب بسیار است
چنانچه خداوند عالم فرموده انه لو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا و ایضا فرموده اذا لذهب
کل اله بما خلق و لعلا بعضهم علی بعض و نیز فرموده
قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد یعنی بگو ای محمد که خداوند
عالم یکتاست و واحد و متفرد در ذات است
و صمد است یعنی غنی علی الاطلاق و رفع

احتیاج کننده بممکنات نیست و منزّه باشد از همسری و از زن
نشد او از کسی چنانچه مریم زائیده عیسی را و
زائیده شد از مریم و نیست احدی همتا و مانند
و کفو او یعنی واحد و متفرّد در صفات است
و این اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر
این اعتقاد از جمله کافرین و مشرکین است و
با تقصیر مستحقّ خلود در آتش جهنّم است عدل
بحسب معنی صوری عبارتست از بودن افعال
واجب الوجود بالذّات میّا از افراط و تفریط و
بحدّ اعتدال و بحسب معنی تصدیقی آنستکه
مکلّف بداند و اقرار کند که خداوند واجب
الوجود بالذّات عادلست و در جمیع افعال
کامل است و از ظلم منزّه و مبرّا است و از قبح
و شرور مجرّد و معرّا است و جمیع فعلهای
او نیکو است و با غرض و فائده است که عاید

به بندگان

به بندگان اوست و حسب اللطف به بندگان است
و فعل او هم بر وفق مصلحت ایشانست و خلق
کرده بندگان همه را با قدرت و اختیار بدون تفویض
و اجبار پس باید دانست که در این اصل نیز پنج
اعتقاد است اوّل آنستکه خداوند عالم عادل
است بعدل مقابل جور و ظلم باین معنی که خداوند
عالم ظالم و ستمکار نیست و قبح و شرور در
فعلهای او نیست بدلیل عقلی و نقلی امّا
دلیل عقلی پس آنستکه خداوند عالم عالم
و غنی است و عالم غنی محالست که ظلم بکند
زیرا که ظلم قبیح است و قبیح را کسی میکند که محتاج
و یا جاهل باشد و امّا دلیل نقلی بسیار است
از جمله آنها قول خداوند عالم است انّ الله لا
یظلم مثقال ذرّة یعنی بدرستیکه خداوند
عالم ظلم نمیکند به مخلوقات بمقدار ذرّه‌ای

اعتقاد که اعتقاد بعدل مقابل جبر است
از اصول دین است و منکرش از جمله کافرین
و بجبر است و با تقصیر مستحق خلود در جهنم است
دویم آنست که فعلهای خداوند عالم نیکوست
بحسن عقلی باین معنی که هر چیزیکه نیکوست
خداوند عالم بجای میاورد چون خلق کردن
بندکان و تکلیف کردن ایشان و مانند اینها
نه اینکه آن چیزیکه خداوند بجای میاورد
بسبب بجای اوردن او نیکو میشود و بحسن
شرعی و از امر کردن خداوند عالم نیکو میشود
و امر نکردن و نهی کردن قبیح میکردد چنانکه
اشاعره میباشند از سنیها چنین میگویند
زیراکه حسن و قبح اشیاء عقلی است بالبدیهه
و باین سبب منکر شرع چون دهری نیز
حکم میکند بقبح ظلم و حسن احسان چنانکه

از آیات

از آیات و اخبار نیز مستفاد میشود و این اعتقاد
از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد اگر
اشاعره میباشند از مذهب جعفری بیرون است
سیم آنست که جمیع فعلهای خداوند عالم با غرض
و فایده ایست که عاید به بندکان او است باین معنی
که خداوند عالم هر کاریکه میکند از جهة فایده
میکند که عاید بر بندکان او میشود که در دنیا
یا در آخرت و لغو و عبث نمیباشد زیراکه اگر
چنین نباشد لازم میاید که فعل خداوند
عالم عبث و لغو باشد و این بالبدیهه باطل است
چنانکه خداوند عالم فرموده اند و ما خلقت
الجنّ و الانس الّا لیعبدون یعنی خلق نکردم
جنّ و انس را مگر آنکه مرا بندگی کنند و ایضا
فرموده اند افحسبتم انّما خلقناکم عبثا یا گمان
کردید که ما شما را عبث خلق کردیم چنین نیست که

کمان کرده بند و ایضا فرموده‌اند کل نفس بما کسبت
یعنی تکلیف کرده خداوند عالم از برای آنکه جزا
بدهد هر نفس را در آخرت در عوض از چیزیکه
کسب کرده در دنیا و مانند اینها و این اعتقاد
نیز از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد
چون اشاعره از مذهب جعفری بیرون است
چهارم آنست که جمیع فعلهای خداوند عالم از روی
لطف و اصلح بحال عباد که واجب است بوجوب
عقلی بر خداوند عالم باین معنی که لطف که عبارتست
از تفضلی که نزدیک میکند بندگان را بطاعت
و دور میکند بندگان را از معصیت و بسبب
ان غرض الهی از خلق کردن بندگان تمام میشود
واجبست بر خداوند عالم بوجوب عقلی که ترک
ان باعث نقص است و قبیح است و باید آن
چیزیکه اصلح بحال بندگانست بمقتضای لطف

بجای

بجای آورد تا آنکه قبیح لازم نیاید چنانکه خداوند
عالم در قران فرموده‌اند ولولا فضل الله علیکم
ورحمته یعنی جزا نباید باشد فضل خدا بر شما
ورحمتش و بلکه فضل و رحمت خداوند عالم شامل
حال شما است و این اعتقاد نیز از جمله اصول
مذهب است و منکر این اعتقاد چون
اشاعره از مذهب جعفری بیرون است پنجم
آنست که خلق کرده خداوند عالم جمیع بندگان
را با قدرت و اختیار بدون تفویض باین معنی
که همه بندگان در کارشان مختار میباشند
و قدرت دارند که بجای بیاورند یا اختیار
داشتن و در زمان بجای آوردن آن کار کسبی
خداوند قهار چنانکه در اصل وجود و حیات
و قدرت و سایر چیزها محتاج بخداوند
میباشند و قدرت دادن از خدا است و اختیار

کردن فعل و مباشرت آن از بنده است و هر دو
را در حاصل شدن فعل مدخلیت است نه آنکه
بنده مجبور و بی اختیار باشد و بجای آلت فعل
باشد چنانکه اشاعره میگویند و یا آنکه بنده
مستقبل باشد و محتاج بخداوند عالم نباشد
چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بندگان بین
الامرین است زیرا که جبر مستلزم جور است و
تفویض مستلزم تعطیل است و نیز علت احتیاج
ممکن بواجب ممکن بودن او است و این همیشه
هست پس احتیاج همیشه هست چنانکه خداوند
عالم فرموده است لا اکراه فی الدین قد تبین
یعنی در دین اکراهی نیست و فرموده اند کل یوم
هو فی شان یعنی در هر زمان خداوند عالمیان در کار
و حال است و معطل نیست و چنانکه مرویست
از جناب صادق که فرمودند لا جبر و لا تفویض

بل الامر

بل امر بین الامرین یعنی در افعال اختیاریه
بندگان نه جبر است که فعل از خدا باشد و نیز با
حال ایشان عذاب کند و نه تفویض است که
بندگان مستقل باشند و محتاج بخدا نباشند
بلکه امر ایشان میان دو امر است که مدخلیت
هر دو است و این اعتقاد نیز از جمله اصول
مذهب است و منکر این اعتقاد از مذهب جعفری
بیرون است نبوت بحسب معنی لغوی عبارت
از خبر دادن بشر معصوم از گناهان باحکام
خداوند عالمیان که متعلق است باعتقاد و عمل
بندگان بوحی و مانند آن بعد از اثبات نبوت
بمعجزه یا بآیات الهیه بالاصالة در امر دنیا و دین
به مکلفین کلا یا بعضا یا بعبارت از نبی بودن
بشر مزبور نبی و خبر دهنده یا گردانیدن خداوند
عالم بشر مزبور را نبی و خبر دهنده و بحسب معنی

تصدیق آنست که مکلف بداند و بزبان اقرار
کند که پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر حق است
بسوی انس و جان با معجزات چند که از جمله آنهاست
معراج جسمانی و شق القمر و قرآن و فرستاده
خداست بر سبیل لزوم عقلی بسوی بندگان مثل
سایر پیغمبران که پیش از مبعوث شدن بسوی
بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهانست و آخر
پیغمبرانست و دین او باقیست تا در روز قیامت و
از برای اوست اذن شفاعت پس باید دانست که
در این اصل سه چیز اعتقاد است اول آنست
که پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر حق است بسوی
انس و جان با معجزات چند که از جمله آنها است
معراج جسمانی و شق القمر و قرآن بدلیل عقلی
و نقلی اما دلیل عقلی پس آنست که مقصود اصلی
از خلق کردن بندگان رسانیدن ایشانست

بنعیم

بنعیم ابدی اخروی چنانچه اشاره باین شد در باب
عدل و این موقوفست بر تحصیل قابلیت و آن
محتاجست بمعرفة احکام الهیة و آن از جهة
نقصان عقلهای ما در ادراک احکام و عدم قابلیت
ما در وحی و الهام موقوفست بر فرستادن
پیغمبری که بیان آنها کند بوجهی که حجت الهی تمام
شود تا آنکه واجب شود بر بندگان تصدیق
ایشان زیرا که اگر چنین نباشد لازم میاید
که فعل خدا عبث باشد و این باطل است و محمد
بن عبد الله ادعای نبوت نمود بتواتر یا
تظافر بر طبق ادعای خود معجزه مصدقه آورد
و هر کس چنین باشد صادق و بر حق است
زیرا که اظهار معجزه در دست کاذب قبیح است
پس پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر حق است
زیرا که آن بزرگوار معجزات بسیار اظهار نمود

که از جمله انها است معراج جسمانی چنانچه مرویست
که ان بزرگوار بعد از نماز عشا بحجره اسمعیل در خانه
ام هانی خوابید و ان بزرگوار سوار گردیده به بیت
المقدس و اسمانها برده و عجایب اسمانها را
دیده و بعد از ان بالا رفت و بسدرة المنتهی
و بمقام قاب قوسین او ادنی رسید و علوم بسیار
بر ایشان منکشف گشته و در همان شب نزول
فرمودند و در صبح ان روز خبر داد اهل مکه
را بان چیزیکه معلوم ایشان شده بود و جمعی
و مانند او انکار کردن و از ستون و قندیل
بیت المقدس و قافله شام در زمان ورود
ایشان پرسیدن انجناب فرمودند و تمام مطابق
واقع شد و از جمله انها شق القمر است چنانکه
مرویست که در شب چهاردهم ذی الحجه
چهارده نفر از اصحاب عقبه در مقام الجهار معجزه

او

از انجناب خواهش نمودند که ماه را دو پاره کند
پس انجناب بامر الهی امر فرمودند که ماه دو پاره
شود و ماه دو پاره شد و پس از خواهش کردند
بر گردان بصورت اول دو باره دو پاره نمودند
پس انجماعت گفتند هر گاه که مسافرین بیرون
از شام بیایند و گواهی دهند معلوم خواهد
شد که از جانب خدا است و الا سحر خواهد بود
و چون امدند و سؤال نمودند گفتند که ما این
چنین دیدیم و از جمله انها قران است زیرا که
انجناب بطلب معاوضه فرمودند در اوردن
یکسوره مثل ان و جمیع فصحای اعصار و بلغای
امصار عاجز شدند یا از غایت فصاحت و بلاغت
ان عاجز کردن خداوند ایشان را در مقام معارضه
از اوردن مثل یا بودن قران از جنس کلام
ایشان و مانند این معجزات بسیار است اما

دلیل نقلی پس مستفاد میشود از توریت در اواخر
سفر پنجم و از انجیل و از قران چنانچه فرموده‌اند
وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یعنی
نیست محمد مگر رسولیکه گذشتند پیش از و
رسولها و این اعتقاد از جمله اصول دینست و
منکر این اعتقاد چون یهود و نصاری از جمله
کافرانست و نجس است و مستحق خلود در جهنم
است با تقصیر دویم آنستکه فرستادن پیغمبر آخر
الزمان مثل سایر پیغمبران که مبعوث شده‌اند
بسوی بندگان از برای بیان کردن احکام دین
بوحی و مثل آن واجبست بر خداوند عالمیان
بوجوب عقلی چنانکه فرستادن دلیل عقلی
چنانکه مذکور شد و از قران نیز مستفاد میشود
چنانچه فرموده‌اند رسلا مبشرین و منذرین
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و

مانند

مانند این و این اعتقاد از جمله اصول مذهبست
هر چند از جمیع از اصول دینست و منکر این
اعتقاد چون اشاعره از مذهب جعفری و اثنی
عشری بیرونست سیم آنست که پیغمبر باید که
معصوم باشد از جمیع گناهان و فراموشی در حال
پیغمبری و پیش از پیغمبری بسبب کمال و زیادتی
فطانت که مانع است از صادر شدن معصیت و
قبیح عمدا و سهوا زیرا که معصوم بودن لطف است
و لطف بر خدا واجبست با آنکه اختیار غیر معصوم
بدون سبب ترجیح مرجوح بر راجح است و نیز
قبیح است چنانچه خداوند فرموده‌اند لا ینال
عهدی الظالمین یعنی نمیرسد پیش کرده اند
من ظالم که معصیت کار باشد و این اعتقاد از
جمله اصول مذهبست و منکر این اعتقاد چون
سنیها از مذهب جعفری بیرونست چهارم

انکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم النبیین است
و اخر پیغمبران و دین او باقیست تا روز قیامت زیرا
که ان بزرگوار با وجود عصمت ادعای ختم نبوت کرد
و خداوند عالم فرمودند و ما کان محمد ابا احد من
رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی
نیست محمد پدر هیچ یک از مردان شما ولیکن رسول
خداست و اخر پیغمبرانست و این اعتقاد در جمله
اصول دینست و منکر این اعتقاد از دین
بیرونست پنجم آنست که پیغمبر ما افضل
مخلوقین و بهتر از جمیع انبیاء و مرسلین و
افضل از ملائکه مقربین است و از برای او اذن
شفاعت گناهکاران است در روز قیامت زیرا
که آن بزرگوار با وجود عصمت ادعای این مرتبه
نمودند خداوند عالم نیز فرمودند فبهداهم
اقتده یعنی بطریقه تمام پیغمبران رفتار کن و نیز

فرمودند

فرمودند و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی زود
باشد که عطا کند بتو ای محمد خدای تو هر چه بخواهی
تا انکه راضی شوی و تفسیر شده در اخبار خواهش
ان بزرگوار بشفاعت و نیز فرمودند لولاک
لما خلقت الافلاک و این اعتقاد نیز بحسب ظاهر
از اصول مذهبست امامت بحسب معنی تصوری
عبارتست از پیشوا بودن و رئیس بودن
بشر معصوم منصوب منصوص اعلم از جانب خدا
و رسوله بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین و بحسب
معنی تصدیقی آنست که مکلف اعتقاد کند
بزبان اقرار کند که علی بن ابی طالب با یازده
فرزندان او هر یک اعلم عصر خود بودند و بشر
معصوم از جمیع گناهان اند بعد از پیغمبر اخر
الزمان امام بر حق میباشند بر جمیع بندگان
و جانشین بلافصل پیغمبر اند بحق بترتیب بعض

خدا و خاتم پیغمبران و واجب است بر جمیع مکلفین
مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام
اول علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ع و امام دویم
امام حسن مجتبی است که پسر بزرگ او است و امام
سیم امام حسین ع است که پسر دیگر او است
و امام چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین ع
است و امام پنجم امام محمد باقر ع است و امام ششم
امام جعفر صادق است و امام هفتم امام موسی
کاظم ع است و امام هشتم امام علی بن موسی
الرضا است و امام نهم امام محمد تقی است و امام
دهم امام علی النقی ع است و امام یازدهم امام
حسن عسکری است و امام دوازدهم امام
محمد مهدی ع است که آخر امامان است و صاحب
زمان است و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد
شد و عالم را از کفر و ظلم پاک خواهد نمود

از

از عدل پر خواهد کرد پس باید دانست که در این
اصل نیز پنج اعتقاد است اول آنست که امامت
مطلقه و پیشوا بودن فی الجمله بر وجه نیابت
خاصه از جانب خاتم النبیین بر جمیع مکلفین
در امر دنیا و دین از برای یکی از اهل دین جایز
و ثابت است بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی
پس سبب آنست که نصب امام لطف است
زیرا که معرفت و طاعت و تحصیل قابلیت
از برای نعیم اخروی بدون آن حاصل نمیشود
و لطف بر خدا واجب است و خداوند عالم نیز
واقع ساخته و دلیل نقلی قول خداوند
عالم است که فرموده اند که انما انت منذر و لکل
قوم هاد یعنی نیست جز این نیست که تو ای
محمد بیم دهنده میباشی و از برای گروهی راه نما
چنانچه در بعضی اخبار مذکور است که هیچ وقت

زمین خالی از حجت نخواهد بود واین اعتقاد که
اعتقاد طایفهٔ مطلقه عامه وخاصه فی الجمله است
از جمله اصول دین است ومنکر این اعتقاد چون
سنیها از مذهب جعفری بیرونست دوم آنست
که اعتقاد بکنند بعصمت امام بایمعنی که امام
باید معصوم باشد از جمیع گناهان چون پیغمبر
بدلیلی که مذکور شد در عصمت پیغمبر واین اعتقاد
از جمله اصول مذهب است ومنکر این اعتقاد چون
سنیها از مذهب جعفری واثنی عشری بیرونست
سیم آنست که اعتقاد بکنند بمنصوصیت ومنصوصیت
بایمعنی که امام باید نصب کردهٔ خدا ورسول
خدا باشد بنص وبیان صریح تعیین شود زیرا
که عصمت امام امریست باطنی ومخفی وعلم بان
بدون اظهار خدا ورسول خدا ممکن نیست
چنانکه خداوند فرمودند اطیعوا الله واطیعوا

الرسول

الرسول واولوا الامر ودر حدیث نبوی تفسیر
شده است بائمه معصومین ونیز خداوند
عالم فرمودند وربک یخلق ما یشاء ویختار ما
کان لهم الخیرة یعنی خدای تو خلق میکند واختیار
میکند هر کس را که میخواهد از برای نبوت وامامت
ونیست از برای خلق اختیاری در اختیار کردن
پیغمبر یا امام از برای خودشان واین اعتقاد از جمله
اصول مذهب است ومنکر این اعتقاد چون سنیها
از مذهب جعفری بیرونست چهارم آنست که مکلفین
اعتقاد بکنند بوجوب اعلمیت امام بایمعنی که امام
باید اعلم ودانا ترین اهل عصر خود باشد خصوص
در احکام دین زیرا که احتیاج بامام از جهت بیان
احکام بالتمام است ورفع اختلال نظام اجتماع
واین اعتقاد از برای غیر اعلم ممکن نیست با انکه
مرجوح قبیح است چنانچه خداوند که عالم فرموده

أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدي إلا
أن يهدى يعنى آيا كسى كه راه نمائى ميكند بسوى حق
سزاوارتر است از براى آنكه متابعت او كرده شود
يا آنكه كسى كه راه نمائى نميكند مگر آنكه ديگرى
او را راه نمائى كند و اين اعتقاد نيز از جملهٔ اصول
مذهبست و منكر اين اعتقاد چون سنيها
از مذهب جعفرى و اثنى عشرى بيرون است پنجم
آنست كه مكلف اعتقاد كند باثنى عشرى بودن
امام باين معنى كه امام دوازده ميباشند تفصيلى
و ترتيبى وجهى كه مذكور شد نيز آنكه امير المؤمنين
و هر يك از ائمهٔ طاهرين معصوم و منصوب
و منصوص و اعلم عصر خود بوده اند غير ايشان
جاهل و ظالم و غير منصوب از جانب خدا و رسول
بوده اند چنانچه از استقراء و تتبع كتب شيعه
و سنى و تواريخ مستفاد ميشود پس لازم است

اعتقاد

اعتقاد كردن بامامت ايشان نه غير ايشان تا
آنكه تبعيت و ترجيح مرجوح بر راجح لازم نيايد و
آيهٔ و اطيعوا الله تا آخرها كه گذشت شاهد بر
مقالست و همچنين است مانند آيهٔ تطهير و
انفسنا و انفسكم و انما وليكم الله و حديث
شريف من كنت مولاه فعلى مولاه و امثال آن
كه در كتب شيعه و سنى مذكور است پس قول
مخالف قول زور است با آنكه هر يك از ايشان صاحب
معجزهٔ مصدقه بودند و طريق ايشان راه امن
و امان بود و طريق غير ايشان محل اختلاف و
خوف بوده است فاى الفريقين احق بالامن
ان كنتم تعلمون و ايضا خداوند عالم در قرآن
فرموده قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة
فى القربى يعنى بگو اى محمد كه سؤال نميكنم من
از شما از براى تبليغ رسالت مزدى مگر دوستى

خویشان وشکی نیست که اطاعت ایشان ازانا
محبت ایشانست واین اعتقاد نیز از جمله اصول
مذهبست ومنکر این اعتقاد نیز از مذهب
جعفر بیرون میباشد چون سبئیها وکیسانیه
محمد حنفیه را بجای امام زین العابدین امام
میدانند وزیدیه که زید را بجای امام محمد باقر
امام میدانند وناووسیه که امام جعفر صادق
را اخر امامها میدانند وفطحیه که عبد الله
پسر امام جعفر صادق را بجای امام موسی کاظم
امام میدانند واسماعیلیه که اسمعیل پسر
انحضرت را بجای امام موسی کاظم امام میدانند
وواقفیه که امام موسی کاظم را اخر امامان میدانند
معاد بحسب معنی بصورت عبارتست از برگردانیدن
ارواح عباد بسوی اجساد از برای حساب وثواب
وعقاب وبحسب معنی تصدیق بهمین انست که مکلف

اعتقاد واقرار کند که خداوند عالم زنده می
گرداند جمیع بندگان را بعد از مردن ایشان در قبر
در بدن اصلی از برای سوال وسایر احوال ودر
عالم برزخ در بدن مثالی از برای جزا دادن مقتضای
اعمال ودر روز قیامت که بر می در بدن اصلی وعنصری
از برای حساب وعقاب بعد از مردن ونیکوکاران
ومانند ایشان را چون جماعتی که از گناه ایشان
عفو شده باشد بشفاعت ومثل ان چون
حسنات مفوضه بایشان که باعث عفو از گناهان ایشانست
از پل صراط که جسریست بر روی جهنم واز مو باریکتر
واز شمشیر تیزتر است میگذرانند
وباعراف یا بهشت میبرند وبدکاران را اگر کافر
یا مانند ایشانند بجهنم میبرند وبدکاران را
که کافر نیستند چون اثنی عشری بعد از پاک
شدن از گناهان یا عفو ان بشفاعت پیغمبر یا

امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون میاورد
ببهشت عالم العرافیه دیگر باید دانست که دوین
اصل پنج اعتقاد است اول اعتقاد کردن باینکه
خداوند عالم برمیگرداند ارواح بندکان را بعد
مراندن در قبر بر بدن اصلی از برای سؤال
و سایر احوال زیرا که سوال قبر و مانند آن از
احوال موافق غرض الهی است و خلاف آن منافی
غرض الهی است و منافی غرض قبیح است چنانکه در
بعضی اخبار مرویست که هر که اعتقاد بسوال قبر
نکند از ما نیست و این اعتقاد از جمله اصول
مذهبست و منکر این اعتقاد چون سنیها از
مذهب جعفری بیرونست دوم آنست که مکلف
اعتقاد بکند که روح بندکان بعد از سؤال قبر
و فشارش قبر آن که بندکان اصلی تعلق میکند
هم چنین تعلق میکیرند ببدن مثالی که مثل بدن

اصلی میباشند آن بدن غیر بدنی و وصفی در برزخ که
عالم مثالست میان دنیا و آخرتست بر اجزا دادن
مقتضای اعمال ایشان یعنی که صاحب آن عمل خیر را جزای
خیر میدهد و مقتضای عمل بد را جزای بد میدهند
در عالم برزخ در بدن مثالی بدلیل عقلی که گذشت
و دلیل نقلی بسیار چنانکه خداوند عالم فرمود
و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی پس از
مردن ایشان برزخی است که میان عالم دنیا
و آخرتست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند
و این اعتقاد از جمله اصول مذهبست و منکر
این اعتقاد از مذهب جعفری بیرونست چون
از سنیها که قائلند که روح مؤمن بعد از مرک
تعلق میکیرد ببدن آن مرغ سبز که در اطراف
عرش الهی است و از امام [illegible] مرویست که سبحان الله
المؤمن اعز من ان یجعل روحه فی حوصلة الطیر

انست که مکلف اعتقاد کند که در محشر و قیامت
کبری خداوند عالم روح بندکانرا بر میکرداند
بسوی بدن اصلی و عنصری که خاک میشود یعنی باز
که خاک بدن اصلی را جمع میکنند و صورت ایشانرا
باو میدهد و روح را بان بر میکرداند از برای
حساب و ثواب و عقاب بعد از میزان و مانند ان
بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی کس اینست که
رسانیدن نعمت اخرت و بحوان غرض الهی است
از خلقت و رسانیدن لذت روحانی و جسمانی
باهم اکمل و ارجح است از روحانی تنها مثلا و هم
چنین عذاب جسمانی و روحانی در مقام انتقام از
ظالم چون یزید و ابن زیاد و شمر و ترجیح مرجوح
بدون سبب خارجی قبیح است و ترجیح راجح لازم
است و دلیل نقلی بسیار علاوه بر اینکه از جمله
ضروریات دین و مذهبست و جمیع پیغمبرانکه

محمد نبی ایشان لازم است اتفاق در حقیقت ان کرده
اند چنانکه خداوند عالم فرموده اند قال من یحیی
العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول
مرة یعنی گفت ابی بن خلف که کیست که زنده کند
استخوانهارا اگر پوسیده و ریزه شده باشد
بگو ترا ای محمد که زنده میکند ان استخوانهارا
پوسیده و خورد شده را ان کسیکه بقدرت
کامله خود افرید او را اول بار بدون ماده و از
عدم بوجود اورده و این اعتقاد از جمله اصول
دین است و منکر این اعتقاد کافر است و نجس
است و ابتغصیر مخلد در اتش جهنم است و چون
جماعتی که قایلند از حکما بمعاد روحانی و معاد
جسمانی عنصری را منکرند و روحانی محض را اعتقاد
دارند چهارم انست که مکلف اعتقاد کند که جهنم
جسمانی که الان موجود است حق است و ثابتست

از برای کفار و مانند ایشان و پل صراط جسمست
بر روی جهنم و از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است
و کفار و مانند انهارا از روی صراط در زیر قعر
کبری در جهنم می اندازند و بعضی اجسام نیز عذاب
میکنند بر وجه مخلد بودن کفار و بیرون اوردن
مثل اثنی عشریه را از جهنم بشفاعت پیغمبر یا امام
یا یکی از مومنان که ماذون اند برای شفاعت
کردن زیرا که انتقام کشیدن از ظالم بجهنم و مانند
ان مقتضای عدلست و هرچه مقتضای عدالت
لازم است چنانکه در قران در مواضع عدیده
فرموده اند انّ الّذین کفروا و ظلموا لم یکن الله
لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الّا طریق جهنّم
خالدین فیها ابدا یعنی بدرستیکه ان کسانیکه
کافر شده اند و ستم کرده اند هرگز نمی امرزد
خدا ایشانرا و راه نمائی نمیکند مگر براه جهنم

درحالتی

در حالتی که ایشان همیشه و دایم در جهنم خواهند
بود و این اعتقاد از جمله اصول دین است و عقیده
از جهنمی از اصول مذهب است و منکر این اعتقادات
از جمله کافرین است و نجس است و با تقصیر مخلد
در اتش جهنم است چون جماعتی که متالم شکر
بنادانیرا از عذاب خداوند در گور و قیامت
میدانند نتیجه اینست که مکلف اعتقاد بکند که
بهشت جسمانی نیز که الان موجود است و نعمت
جسمانی که بچشم دیده میشود و بقوه ذایقه درک
کرده میشود حق است و ثابتست از برای کسانیکه
اعتقاد صحیح داشته باشند یا مانند ایشان
چون جماعتی که از گناهان ایشان عفو شده
باشد بشفاعت و مانند ان باشند و اعراف
که محل بلند است میان بهشت و دوزخ مکان
کسانیکه مستحق جهنم نباشند و قابلیت

بهشت نداشته باشند چون نیکان از حرام
زادگان زیرا که افاضهٔ فیض آخرت موافق
غرض الهی است و مقتضای عدالت است چنانکه در
قرآن فرموده اند وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي
رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی بشارت
بده ای محمد آنکسانی که ایمان آورده اند و عمل
شایسته کردند چون نماز و روزه و زکوة و
خمس و حج و مانند اینها باینکه از برای ایشانست
بهشتهائیکه جاری میشود از زیر قصرهای
اینها و درختهای اینها نهرها از شیر و آب و عسل
هر زمانی که روزی داده شود از میوهای بهشت
خواهند گفت اینست مثل آن نعمتی که روزی

داده

داده شد بهم پیش از این در دنیا و آخرت و داده
شوند ایشان آن روزی را در حالتیکه آن
نعمتها مانند و مناسب هم دیگر باشند و
از برای ایشانست در آن بهشتها زنانیکه پا
کند از عیبها و ایشان در آن بهشتها همیشه
هستند و نعمت ایشان زایل و منقطع نمیشود
و این اعتقاد نیز از جملهٔ اصول دین است و منکر این
از جملهٔ کافر است و نجس است و با نقضیه مخلّد
در آتش جهنم است چون جماعتی از حکماء فاجر

تمّت بالخیر و الظفر

ایضاً منظومهٔ در بیان اصول دین و اصول مذهب
جعفری که عرض شد بموجب اشاره که حسب فرموده
بندگان آقائی امر سلمه الله تعالی
و به ثقتی

بسم الله الرحمن الرحیم

صفات ثبوتیه

وز صفتهای ثبوتی هشت وصف او را بود
عالم و قادر که حی و مرید و مدرک است
ذات پاک او قدیم و صادق و گویا بود
واز صفات نقص مبرا منزه کردگار
کان صفات سلبی اند حق بری زانها بود
نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل
بی شریک است و معانی و غنی ز اشیا بود

ذات خالق

معنی توحید یکیست و صفاتش عین
لیک مبنا را پنج اعتقاد اینجا بود
اعتقاد اول تو آنکه بهر عالم آیت
صانعی و خالقی کو قادر و دانا بود
واجب بالذات باشد آن خدا و علت
وین ز اصل دین بود منکر و کافر ها بود
ثانیا حق صاحب عدم صفات ذات
هست باطل که بگوئی نایب آنها بود

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: منظومه اصول دین

مؤلف

موضوع: عقائد   زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۲۷۶ ه‍ ق   محل چاپ

کاتب: محمد اسمعیل خوانساری

طول ۱۷   عرض ۱۰   شماره صفحه ها: بدون صفحه شمار

شماره عمومی: ۲۲۱۴۵   کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری   تاریخ

مصور ☐   درسی ☐   گراوری ☐   افست ☐

ملاحظات

هر که را بر سر هوای لؤلؤ لالا بود
بایدش این سلک گهر را طالب و جویا بود
از اصول دین شنو کان پنج آمد در عدد
اولین توحید که آن اصل اصولها بود
معنی توحید بر وفق اصول جعفری
دان خدای واجب بالذات که او دانا بود
هر صفتهای کمال و هم صفتهای جمال
وان صفات پاک و از جلال اعلی بود
هم صفات ذاتی او جمله باشد عین ذات
بی شریک است واحد یکتا و بی همتا بود
نیستش باشد ضدی و نه نیستی و محال
صانع هم ممکن هم خالق اشیا بود
ذات او باشد سزاوار پرستش خلق را
غیر او را اندرین معنی کجا یارا بود
واحد و یکتا بود از هر جهت ذات اله

در صفتها

صفات ثبوتیه

وز صفتهای ثبوتی هشت وصف او را بود
عالم و قادر که حی و مرید و مدرک است
ذات پاک او قدیم و صادق و گویا بود
وز صفات نقص مبرا منزه کردگار
کان صفات سلبی آمد حق بری زانها بود
نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل
بی شریک است و معانی و غنی ز اشیا بود
معنی توحید یکسر و صفات و هم چنین
لیک مبتدی را اینچ اعتقاد اینجا بود
اعتقاد اول تو آنکه بهر عالم است
صانعی و خالقی کو قادر و دانا بود
واجب بالذات باشد آن خدا و علم
وین ز اصل دین بود منکر و کافر ها بود
ثانیا حق صاحب مدح صفات ذاتها
هست باطل که بگوئی نایب آنها بود

ذات خالق

اعتقادی ...

اصل مذهب باشد این اعتقاد و منکرش
خارجست از مذهب و بنیادش ویرا بود

سیمین ذاتی منزه هست پروردگار
زان صفتها که نقص ذات آن مولی بود

اصل دین باشد این مطلب ای نیکو سیر
گرچه یک وجه اصل مذهب غرا بود

چارمین نفی صفات ذاتی حق عین ذات
وین ز اصل مذهب و هم منهج بیضا بود

پنجمین حق را یگانه دانی و فرد و احد
بی شریک بی شبیه واحد و یکتا بود

از اصول دین بود این اعتقاد و منکرش
خارج از دین مبین است و ز ملحدها بود

دو بنا اصل نهی از اصول دین که عدل است
اصل دوم از اصول دین بود عدل ای عزیز
کان کمال فعل حق در جمله اشیا بود

میکند

میکند ایجاد افعال از طریق اعتدال
زانکه از افراط و از تفریط مستغنا بود

حق مبرا باشد از قبح و شرور و ظلم و زور
از بدیها دور و افعالش نیکیها بود

نیست فعل او مگر با حکمت و با فایده
کان غرضها و فواید عاید ما ها بود

صاحب لطف است حق نسبت بسوی بندگان
بر صلاح بندگان افعال از دانا بود

خالق کرده بنده را با قدرت و با اختیار
جبر و تفویض اعتقاد فرقه اعمی بود

نیز پنج ادعان در این اصل اصیل اهل ضرور
یاد گیر از اگر چشم دلت بینا بود

اولین تنزیه حق از ظلم و قبح و هم شرور
از بدیها دوری از اصل دین ما بود

دومین افعال حق نیکو بحسن عقلی است

وین ز اصل مذهب است بهتر ز کالا بود

سیم افعال خدا با حکمت و با بنده است

کان فواید سر بسر عاید بسوی ما بود

از اصول مذهب جعفر بود این اعتقاد

منکر او خارج از آئین و نابینا بود

چارم افعال خداوندی مرتب دان بلطف

تا ان بحال بنده کانش اصلح و اولی بود

از اصول مذهب است نیز این معنی نغز

جاحد این اعتقاد از زمرهٔ عمیا بود

پنجمین داده بانسان قدرت و هم اختیار

مذهب اجبار با تفویض از اغوا بود

وین عقیدت نیز امد از اصول مذهبت

منکر از مذهب برون از جمله اعدا بود

از اصول دین نبوت سیم امد ای عزیز

معنیش بشنو که اندر طی این انشا بود

بالاصاله

بالاصاله داد وراست پیغمبر معصوم از بشر

از خدا بر خلق کاندر دین و هم دنیا بود

از زبان میباید اقرار و از دل اعتقاد

که بحق پیغمبر ما صاحب اسری بود

نام نامیش محمد والدش عبد الله است

بر تمام انس و جن پیغمبر والا بود

معجز و کشف و کراماتش فزون از حد و حصر

نیست مخفی بلکه خورشید جهان آرا بود

بعض از ان معراج جسمانی و هم شق القمر

بعض از ان قران که سیف قاطع برا بود

انبیا را خاتم امد هست دینش تا قیام

هم شفیع مؤمنان در محشر کبری بود

هم دگر این اصل باید پنج اذعان صحیح

هر یکی معجون کامل بهر استشفا بود

اعتقاد اول تو انکه این سلطان دین

انکه نام او محمد در همه طغری بود

هست پیغمبر بر انس و جن ز نزد کردگار

شاهد او معجزات بی حد و لحصا بود

حق بود معراج جسمانی که او را رو بود

هم چنین شق القمر از معجزش افشا بود

هم چنین از معجزات وست قرآن مجید

وین مطالب از اصول دینت ای برنا بود

منکرش از دین اسلامست خارج بی خلاف

در خباثت چون یهود و گبر و هم ترسا بود

دویمین از رسالاین پیغمبر پاکیزه کیش

همچو دیگر انبیا بر حق و واجبها بود

تا رسانند از بر او جمله احکام دین

بر خلایق هر که از اعلا و از ادنا بود

این وجوب از حکم عقل است ز اصل هستیش

هر که را انکار باشد او سک اشقی بود

سیمین

سیمین معصوم دانی جمله پیغمبران

نور عصمت جملگی را نیز در سیما بود

در تمام عمر میباشند معصوم ز گناه

سهو و نسیانی معاذ الله که در انها بود

نیز این معنی ز اصل مذهب ما ای پسر

اهل انکار اولو الاذناب بی پروا بود

چارمین میدان محمد را تو ختم انبیا

دین او باقی بدانی تا که این دنیا بود

از اصول دین بود این اعتقاد ای مرد دین

منکر او کافر و بی بهره از عقبا بود

پنجمین باید بدانی کان جناب مستطاب

افضل کل انام از اضعف و اقوی بود

هست بهتر از ملایک وز همه پیغمبران

بهر او اذن شفاعت در صف اخری بود

از اصول مذهب جعفر شناس این اعتقاد

هر که باشد معتقد در سایهٔ طوبی بود

از اصول دین چهارم دان امامت دان بود

پیشوائی اعلی را کان ز نوع ما بود

هم بود معصوم و هم منصوب و منصوص از بشر

نص و نصب از جانب یکتای بی همتا بود

بعد پیغمبر چنین شخصی امام و حجت است

جانشین مصطفی و خلق را مولی بود

از لوازم بر هر مکلف کز مؤمن درست صدق

هم اطاعت در امور دین و هم دنیا بود

باید اقرار صریح و اعتقاد بس صحیح

که علی بعد از پیمبر پیشوای ما بود

ان علی بن ابی طالب که بن عم نبی است

صهر خیر الانبیاء و شوهر زهرا بود

نیست خالق نیست رب لیک مانند نبی

بهترین ممکنات و حجت کبری بود

اوامام

او امام اول است و بعد فرزندش حسن

انکه او مسموم ستم کینهٔ اسماء بود

پس حسین بن علی بن ابی طالب شناس

کو امام سیم است و کشتهٔ اعدا بود

از امام چارمین باشد علی بن الحسین

انکه سرخیل اسیران صف هیجا بود

بعد فرزندش محمد باقرش باشد لقب

وارث علم نبیین بیقین مولی بود

بعد از ان فرزند باقر جعفر صادق شناس

او امام ششم و از عترت طاها بود

بعد از ان موسی بن جعفر دان امام هفتمین

کاظم الغیظی که زندان غمش ماوی بود

بعد فرزندش رضا باشد امام هشتمین

انکه از زهر ستم مقطوعة الاحشا بود

پس محمد کش جواد و هم تقی امد لقب

از امامان نهم است و منبع تقوی بود

پس علی بن محمد آنکه خوانندش نقی

او امام دهم است و قبلهٔ دلها بود

بعد فرزندش حسن باشد شه هادی

عسکری او را لقب شاهنشه والا بود

بعد از او فرزند او مهدی بود ثانی عشر

کو امام این زمان و رهنمای ما بود

از نظرها غایب است آن سرور والا تبار

همچو خور اندر سحاب است و جهان آرا بود

زاهر حق ظاهر شود سازد جهان از کفر پاک عیسی بود

لشکرش خیل ملک با خضر

پر کند آن شه زمین از عدل و نور بیشتر

کی بود یا رب که این نور از افق پیدا بود

اعتقاد پنجم که در اصل امامت شد ضرور

در عدد پنج است و هر یک حجة غرا بود

اولین

اولین فی الجمله نصب پیشوایان ضرور

کامر او بر هر مکلف جاری و ممضا بود

خاصه نایب بود از جانب خیر البشر

وین عقیدت از اصول دین دانا بود

اعتقاد دویم آمد عصمت آن سروران

هر یکی معصوم از جرم و جنایتها بود

از اصول مذهب است این اعتقاد ای مرد دین

هر که را نبود یقین اندر شقاوتها بود

سیمین اذعان همی باید به منصوبیتش

نیز منصوص از حدیث و وحی ما اوحی بود

نص نصب و نز سوی کردگار است و رسول

وین بود از مذهب و چون لا اله را بود

اعتقاد چارمین باید بدانی اعلمش

اعلمیت در همه احکام مر او را بود

اصل مذهب باشد این مطلب بدون اختلاف

منکرش بیرون ز مذهب و دوزخش ماوی بود
پنجمین بشنو معتقد کیشان بود اثنی عشری
بر همان ترتیب کاندر ماسبق گویا بود
اصل مذهب باشد و منکر از این مذهب بود
خارج از آئین و اندر لعن بی احصا بود
از اصول دین بشنو پنجم که میباشد معاد
عود روح حشر اجساد و جزا ما بود
حق تعالی زنده کرد از جمیع بندگان
در قبور و برزخ و روزیکه پر غوغا بود
عالم برزخ هیولای مثالی جای روح
لیک در قبر و قیامت این بدنها بود بدن
عرصه اشوب محشر از صواب و از عقاب
بنده را بر وفق اعمالش حساب املا بود
حشر و میزان و حساب و نشر و دیوان صراط
جنت دوزخ همه حق است و بی اخفا بود

حق بود اذن شفاعت نیز اعراف حق
نیز پنج اذعان در این اصل ای نیکو بیا بود
اعتقاد اول آنکه جسم عنصری
بهر احوالات قبر و روح را ماوی بود
این بود از اصل مذهب جاحد آن را شقی
بلکه باشد دوزخی و از شقی اشقا بود
اعتقاد ثانوی است کین روح سخی
حین برزخ در مثال این تنش ماوی بود
لیک حکم است در غیر پیمبر یا وصی
هم ز اصل مذهب این معنی روح افزا بود
عود روح اندر همین پیکر بروز رستخیز
اعتقاد سیم آمد غیر از این بیجا بود
قالب اصلی بحکم حق شود ماوای روح
تا جزای هر عمل باید که مستوفی بود
حشر و میزان و حساب و نامه اعمال نیز

جنّت و نار و صراط از جملهٔ حقها بود
جز اصول دین مدان این اعتقاد نغز را
منکرش را دل بسان صخرهٔ صمّا بود
چارمین مبدأ تو جسمانی جهنّم را یقین
اهل کفر و ظلم و عصیان را در آن ماوی بود
کافران اندر نار و دوزخ دان مخلّد ای عزیز
غیر کافر را امید از شافع فردا بود
این مطالب نیز باشد از اصول دین تو
منکرش بی دین اگر چه بو علی سینا بود
پنجمین زانها بدانی آنکه میباشد بهشت
بهر حق و جسمانی و در وی دیدها پیدا بود
حلّهٔ حور و قصور و نعمت ناز و نعیم
بهر اهل آن مهیّا جمله جابرجا بود
هر که نبود دوزخی و نیز اهل خلد نیست
ز اهل اعراف است و در آن او را جا بود
گفته شد هر پنج اصل دین ای نیک اعتقاد

اصل مذهب نیز در سلک همین کلها بود
هر که دارد این مراتب اعتقاد کامل است
سود بسیارش در این بازار از سودا بود
از طریق عقل میباید بدانی جملگی
گر ندانی یکسر مودعوت بیجا بود
نسخهٔ آب حیوة اینست اگر جوئی بکام
رشحه از قلزم تالیف مولانا بود
آنکه از فیّاض علمش عرصهٔ روی زمین
خلد آسا غیرت نه قبّهٔ خضرا بود
از جلال و علم و فضل و را اینحق نام وی
چار حرف است که جیم و عین و فا و را بود
ناظم این نظم را از حق امید رحمت است
وز مخادیم مکرّم نیز ش استدعا بود
یا چون زین مراتب بهره ور گردی بگوی
جای عجدا در ریاض جنّة المأوی بود
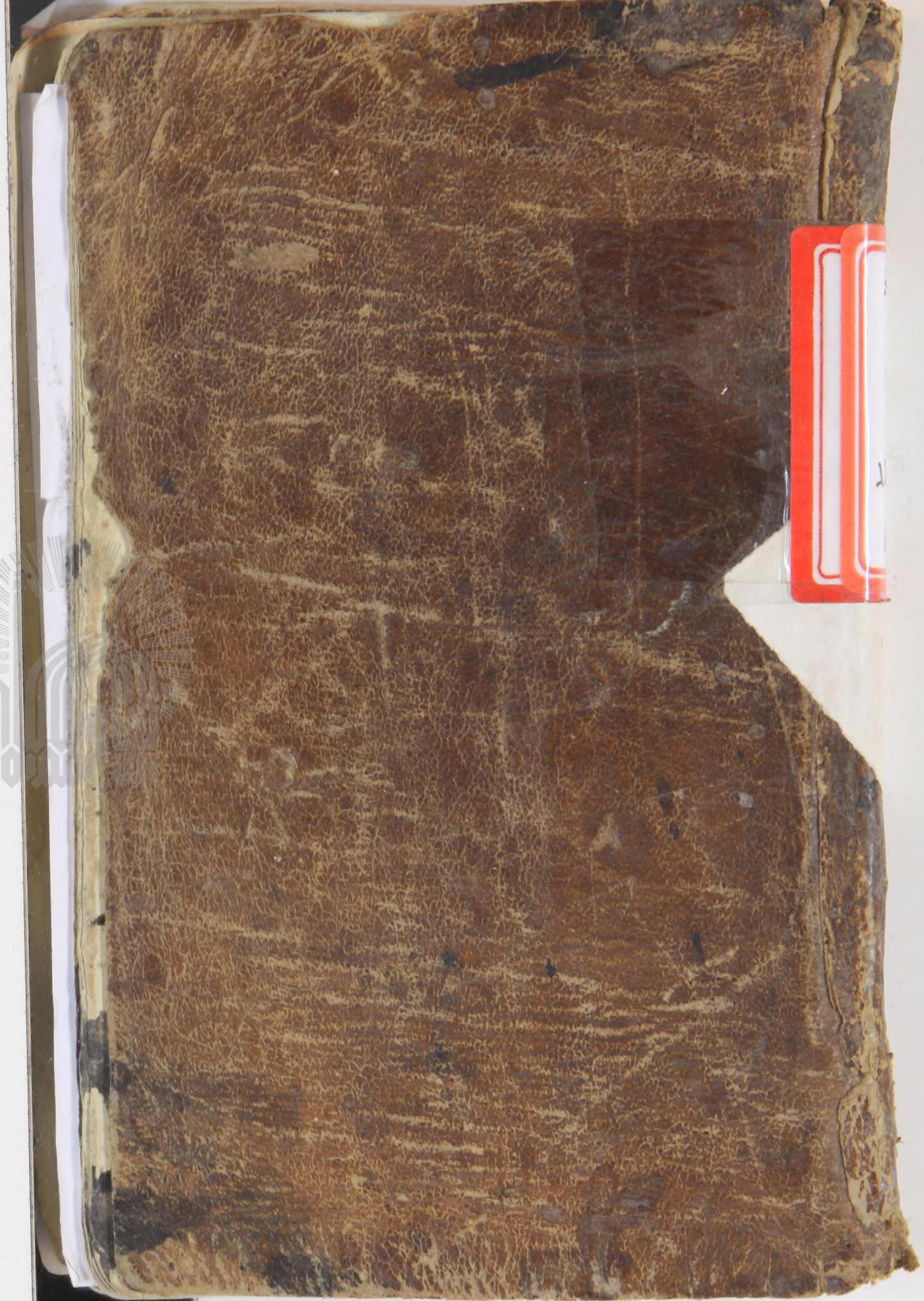
کاتب الحروف بن محمد اسمعیل الخوانساری سنه ۱۲۵